هفتاد و سه ملت

یا

اعتقادات مذاهب

رساله‌ای در فرق اسلام از آثار قرن هشتم هجری

از روی نسخه‌ی منحصر بفرد متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس

کتابت شده بسال ۸۸۷ هجری

باهتمام و تصحیح

دکتر محمد جواد مشکور

بامقدمه و حواشی

ناشر :



۱۳۳۷ شمسی

هفتاد و سه ملت

یا

اعتقادات مذاهب

رساله ای در فرق اسلام از آثار قرن هشتم هجری

از روی نسخه‌ی منحصر بفرد متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس

کتابت شده بسال ۸۸۷ هجری

باهتمام و تصحیح

دکتر محمد جواد مشکور

با مقدمه و حواشی

ناشر :



هفتاد و دوملتند در دین کم و بیش

از ملتها عشق تو دارم درپیش

چه کفر وچه اسلام وچه طاعت چه گناه

مقصود توئی بهانه بردار از پیش

منسوب بعمر خیام .

مقدمه

در دسامبر ۱۹۵٦ که سال آخر دوره دکترای خود را درباره تاریخ ادیان در دانشگاه پاریس یعنی جامعه سربن میگذرانیدم ، در ضمن مطبوعات طهران رساله‌ای بدستم افتاد بنام « معرفة‌المذاهب » تألیف « محمود طاهر غزالی معروف بنظام » که که باوجود کمال اختصار مشتمل‌بر ذکر فرق و اطلاعات مفیدی از مذاهب اسلامی است . این رساله راجناب آقای میرزاعلی‌اصغرخان حکمت ، استادکرسی‌ملل ونحل در دانشگاه طهران در شماره اول‌سال چهارم دانشکده ادبیات باحواشی ممتعی که حکایت از وسعت اطلاع معظم‌له برفرق و مذاهب اسلامی میکند بطبع رسانیده‌اند .

من نیز بفکر آن افتادم که‌ازفرصت طلبگی دراروپااستفاده کرده‌از نظر پیشرفت در مطالعات خود از نسخ سودمندی که در این فن بزبانهای فارسی و عربی در کتابخانه‌های فرانسه و انگلستان وجود دارد عکس بردارم ، باشد که وقتی آنها را بچاپ رسانیده طالبان تحقیق در علم ملل ونحل اسلامی را ره‌آوردی از فرنگستان آورده باشیم .

دربین نسخی که بدست نگارنده این‌سطور افتاده نسخه کتاب حاضراست که‌اینك بین‌الدفتین بنظر خوانندگان میرسد ، وآن رساله‌ای است در پنجاه ودو ورق بقطع ۱۲ × ۱۸ که بخط نستعلیق خوبی باسرلوحه و حاشیه مذّهب بسال ۸۸۷ هجری بدست کاتبی بنام « حسین‌بن شمس‌الحسینی الاسترابادی » در دارالسلطنه تبریز کتابت

شده و فعلا متعلق به کتابخانه ملی پاریس است ودر آنجا درضمن نسخ فارسی بشماره ٦٨ به ثبت رسیده است .

عنوان رساله ونام مصنف آن معلوم نیست فقط در رویه اول از ورق دوم عبارت « در اعتقادات مذاهب » نوشته شده است وبسی افسوسی است که هنوز نتوانسته‌ایم درجائی نام ونشانی از این کتاب پیدا کنیم، همینقدر از مطاوی آن چنان بدست میآید که مصنف پس ازروزگار مولانا جلال‌الدین بلخی رومی میزیسته وباشعاروی درديوان شمس تبریزی مکرر رااستنادجسته وبیشك ازعلمای قرن هشتم و یانهم هجری بوده‌است.

ازسبك عبارت و ساختمان بعضی از جملات چنان برمیآید که مصنف ازمردم شهر تبریز بوده وماننذقطران وهمام تبریزی زبان مادری‌اش فارسی نبوده است .

باآنکه مذهب سنت وجماعت درزمان اوهنوز مذهب غالب مردم تبریز بود و مصنف خود را موظف و مکلف میدانسته که همه مذاهب وفرق مورد بحث را بامعیار آن مذهب که درآنروزگار درپیش عامه مردم‌ایران فرقه ناجیه‌ومحقه بشمار میرفته است بسنجد بازاز جهة صوفی‌مشربی ووسعت نظری که داشته برخلاف اقران‌خویش در تکفیر فرق دیگر کوتاه آمده و باسماحت و گذشت و عفت قلمی که از مختصات اوست به بحث در فرق پرداخته است ، حتی چنانکه از عبارات او در باب فرقه‌هفتاد وسوم برمیآید بمذهب‌سنت وجماعت که خودرا مدافع آن‌معرفی میکند اعتقادمحکمی نیز نداشته است .اطلاعاتی که در متن کتاب راجع به فرق آمده خیلی ملخص است و بیشتر جنبه خطابی دارد و شاید مصنف اهل وعظ و خطابه بوده زیرا در این فن تردست است. مشرب‌مصنف‌تصوف‌است‌و کتاب اومشحوان ازاصطلاحات‌وکلمات‌صوفیه وآیات قرآنیه و احادیث نبویه واشعار فارسی‌وعربی‌است . عنوان‌هر فرقه اغلب‌بایك عبارت عربی آغاز میشود که‌بنظر میرسد مولف آنها راعیناًازکتب کلامی‌برداشته‌باشد.

سبك ساده وسلس ودرعین حال مسجع کتاب این حدس را درخواننده اهل‌فن تقویت می‌کندکه بایستی اسلوب نگارش مصنف تحت تأثیر گلستان سعدی قرار گرفته باشد .

کاتب رساله با آنکه مردی خوش‌خط بوده سوادعربی درستی نداشته و اغلب عبارات تازی و گاهی برخی از کلمات را بد خوانده و در نتیجه غلط نوشته است . از اینجهت ما بزحمت موفق به تصحیح این رساله شدیم .

اما راجع به تسمیه کتاب به **هفتاد و سه ملت** ، چنانکه در پیش گفتیم نام مصنف واسم کتاب درمتن این رساله‌اصلا ذکر نشده است ومصنف مانند دیگر علمای فرق ، فرقه‌های اسلامی را بنا بسنت دیرین به **هفتاد و سه گروه** تقسیم کرده و این عبارت با خطی درشت در متن کتاب آمده است ، ما نیز به تبع وی نام کتاب را **هفتاد و سه ملت** گذاردیم .

اساس تقسیم فرق اسلامی بهفتاد و سه گروه حدیثی است منسوب به پیغمبر اسلام که باختلاف روایات چنین آمده است[1] :

افترقت اليهود على احدى وسبعين فرقة ، و افترقت النصارى على اثنتين وسبعين فرقة ، وتفترق امتى على ثلاث وسبعين فرقه .

یعنی : «جهودان بهفتاد ویك و ترسایان بهفتاد و دو گروه گردیدند و پیروان من بهفتاد و سه گروه کردند» و ایضاً :

ان بنى اسرائيل افترقت على احدى و سبعين فرقة ، وان امتى ستفترق على اثنتين و سبعين فرقة كلها فى النار الا واحدة و هى الجماعة .

یعنی : « همدان سان که بنی‌اسرائیل بهفتادو یك گروه گردیدند ، پیروان من نیز بهفتاد و دو گروه گردند و همه ایشان در دوزخند جز یك گروه و آن سنت و جماعت است » وایضاً :

ليأتين على امتى مـا اتى على بنى اسرائيل. تفرق بنواسرائيل على اثنتين و سبعين ملة ، و ستفترق امتى على ثلاث و سبعين ملة تزيد عليهم ملة ، كلهم فى النـار الاملة واحدة

یعنی : « برامت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت و بدان سان که ایشان بهفتاد و دو گروه گردیدند امت من نیز به‌یك گروه بیشتر ، بهفتاد و سه گروه شوند

---

۱ ـ رك : عبدالقاهر بغدادی : الفرق بين‌الفرق طبع مصر ۱۹۴۸ ص ۹ ـ ۱۲

و همه آنان در دوزخ باشند، مگر یك دسته که رستگار گردند»

و چون از محمد ﷺ پرسیدند که‌ای پیغمبر خدای آن دسته کیانند فرمود: **ما انا علیه و اصحابی**، یعنی آندسته که من ویارانم به آنیم.

تقریباً همه علمائی که راجع به علم فرق اسلامی کتابی پرداخته‌اند این حدیث یا مفاد آنرا باختلاف روایات آورده‌اند[1]

امام‌محمد غزالی (متوفی ۵۰۵هـ) از کسانی است که‌به‌این‌حدیث استشهاد کرده‌اند وی در کتاب «فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة»[2] در تاویل این حدیث در باره نجات فرق اسلام قائل به‌تسامح شده مینویسد که: **کلها فی الجنة الاالزنادقة.**

یعنی: «همه آن فرق در بهشتند جز زندیقان».

از دانشمندانیکه خود را به مفهوم این حدیث مقید کرده‌و آنرا در آغاز بحث خویش آورده است و اساس تفرقه وانشعاب فرق اسلامی را بر آن قرار داده و بطور خنده‌آوری کوشیده است عده فرق اسلامی را بر شماری که در حدیث آمده تطبیق کند، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی (متوفی در ۴۲۹هـ) است.

همین کار را شهرستانی (متوفی در ۵٤۸) درالملل و النحل و میرسید شریف جرجانی (متوفی در۸۱۶) درشرح المواقف، ومقریزی (متوفی در ۸٤۵) در الخطط و دیگران نیز کرده‌اند.

ابن‌حزم‌اندلسی (متوفی در٤۵۶) در کتابش «الفصل فی‌الملل‌و الاهواء‌والنحل»[3] اعتمادی باین تقسیم ماشینی نکرده بلکه قائل به یك طبقه بندی منطقی شده و فرق اسلامی را برروی مواضیع مورد اختلاف دسته بندی کرده است.

امام فخر رازی (متوفی در۶۰۶هـ) در کتاب مفاتیح الغیب در تفسیر سوره انبیاء آیه ۹۳ نخستین کسی است که در صحت این حدیث شبهه نموده است[4]

---

۱ ــ رك: به متن کتاب ص ۳ و حاشیه آن.

۲ ــ ص ۱۵

۳ ــ ج ۲ ص ۸۸

٤ ــ تفسیر فخررازی طبع اسلامبول ج ٤ ص ۱۹۳

ظاهراً این حدیث بمفهوم و منطوق فوق ازاحادیث موضوعه باشد، بعضی از مستشرقان منشاء این حدیث را غیر اسلامی دانسته و عقیده دارند که از اخبار یهود و نصاری نشأت گرفته است.

پالگراو Palgrave گوید این حدیث از اعتقاد نصاری راجع به تقسیم فرق ایشان به‌هفتادو دوفرقه منسوب به هفتادو دو شاگرد عیسی که ازایشان درکتاب‌عهد جدید یاد گردیده پیدا شده است.

استاد اشتاین شنایدر Steinschneider در مجله مستشرقان آلمانی ZDMG جلدچهارم ص ۱٤۷، این قول‌را تقلیدی ازهفتاد و یك فرقه یهود دانسته که ازروایت تورات درباره برگزیدن موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را پدید آمده است.

گلدزیهر درکتاب «العقیدة و الشریعة فی‌الاسلام»[1] ومقالات خود.

راجع به «تعداد فرق اسلامی»[2] و «مناظرات بین اهل‌شیعه و سنت»[3]

ادعا کرده که وضع اصلی حدیث فوق چنانکه درصحیح بخاری‌و مسلم، وسنن ابو داود، و ترمذی، و نسائی، وابن ماجه، ومسنداحمدبن‌حنبل وطیالیسی آمده، چنین بوده است:

الایمان بضع وستون شعبة و الحیاء شعبة من الایمان[4]

یعنی: «ایمان شصت و اندشعبه است و حیاء شعبه‌ای از ایمان است» و هیچ ارتباطی به تقسیم فرق اسلامی نداشته است، منتهی در گذشت روزگار مقصود از کلمه «شعبه» بد فهمیده شده و بصورتهائی که گذشت تحریف پذیرفته است[5].

از یك نگاه اجمالی بفهرست فرق مذکور در این رساله معلوم میشود نام‌عده

1- Goldziher : Le Dogme et la Loi de l' Islam, Paris, 1920 . P. 157 . ترجمه عربی ص ۱٦۷ طبع مصر ۱۹٤٦

2- Revue de l, Histoire des Religions, vol 26 , P . 129 .

3- Beiträge Zur Literaturgeschichte der Schi'a und der sunnitischen, Polemik { Sitzungsber . der k . Akad . d . Wien Phil . hist } . 1874,78 P, 445 .

4- Wensinck { A. J. } Concordances et indices de la tradition Musulmane , Leyde , depuis 1933 . T. 1. : الایمان

و محمد فوآد عبدالباقی : مفتاح کنوز السنة طبع مصر ۱۹۳٤ ص ۷۲

۵- فیلپ حتی، مختصر کتاب الفرق بین‌الفرق قاهره ۱۹۲۱ ص ۱۵

یادی از فرقی که در آن آمده غیر مأنوس و در کمتر کتابی از کتب این بحث از آنها ذکری رفته است ، ناچار این سؤال پیش میآید که مصنف آنها را از کجا گرفته و مأخذاوچه بوده است ؟ ، آیا بعضی از فرق را خود اختراع کرده ؟ ویا آنها را از کتابی که اکنون برماشناخته نیست گرفته است ؟

خوشبختانه نام بعضی ازاین فرق نا مأنوس در «رساله معرفة المذاهب» که در آغازاین مقدمه ذکر آن رفت آمده‌است ، ممکن‌است قائل شویم که مولف آن‌محمود غزالی در هنگام تألیف رساله خود ، این رساله‌را در دست داشته و یاهر دوی ایشان از یك منبع برخور دار شده باشند . ما برای مزید فایدهٔ در ذیل فهرست الفبائی که در آخر کتاب ار فرقه ها دادیم ، بسیاری از فرق مشترك بین دو کتاب را از رساله معرفة المذاهب از نظر مقایسه بین دو متن یادکردیم.

میخواستیم فهرست جامعی از مآخذی که در تحقیق حواشی از آنها استفاده کردیم بدهیم ولی بعلت‌قلت فرصت از آن صرف نظر کرده بهمان مراجعاتی که درذیل صفحات به کتب دادیم بسنده کردیم فقط یکی از مراجع فرنگی را که ممکن است بر خوانندگان غیر آشنا به کتب مستشرقان پوشیده باشد در ذیل میاوریم[1]

طهران پنجم مهرماه ۱۳۳۷

دکتر محمد جواد مشکور .

1- Hughes (T.P.) Dictionary of Islam , London , 1896 .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبینا
محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم اما بعد

چون این طایفه بلند همت که در کتمان [illegible] می پرورند و شعله
انوار اکسیر [illegible] از ورزند خانه از تجرید و جامه از تفرید [illegible]
از توحید ظاهر از خاک باطن از عالم پاک جان [illegible]
جامه از یک طرف گرفته و دیگر طرف گذاشته نطاق [illegible]
در یک شب بر میان عهد عبودیت بسته از طاق [illegible]
و طمطراق کبر و ریا گسسته از شراب لایزالی مدهوش [illegible]
از دنیا و عقبی [illegible] کام آن مدهوش کلاه [illegible]

[illegible] والحمد لله رب

العالمين والسلام على محمد وآله اجمعين

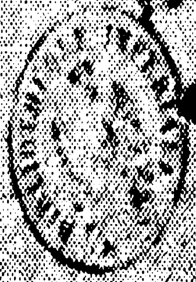
كتبه العبد الفقير الى رحمة ربه الغني حسين بن

محمد الحسيني الاسترآبادي في

شهر [illegible]

الهجرة النبوية [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین، وسلم اما بعد چون این طایفه بلند همت[۱] که درلگن[۲] بدن[۳] می‌سوزند و شعلهٔ انوار انجمن میافروزند خانه از تجرید[۳] و جامه از تفرید[٤] و لقمه از توحید[٥] ، ظاهر از خاك ، باطن از عالم پاك ، میان عدم و وجود بداشته از یك طرف گرفته و دیگر طرف گذاشته ، نطاق[٦] فقر و مسکنت بر میان عهد عبودیت بسته از طاق و رواق دنیا و طمطراق[٧] کبر وریا بجسته ، از شراب لایزالی بیهوش ، در قبهٔ مزین اولیائی برتخت کامرانی مدهوش ، کلاه **رب اشعث اغبر**[٨] برسر ومرقع

۱ـ ظاهراً مراد از طایفه بلندهمت اهل تصوف وعرفان باشد .

۲ـ لگن دراینجا بمعنی شمعدان است چنانکه منوچهری در لغزشمع گوید :

کوکبی آری ولیکن آسمان تست موم عاشقی آری ولیکن‌هست معشوقت‌لگن

ر ك : برهان قاطع (دکترمعین) .

۳ـ خالی‌شدن قلب سالك از ماسوی‌الله .

٤ـ تفرید تحقق بنده‌است بحق بنحویکه حق عین قوای بنده باشد .

٥ـ توحید سه‌چیزاست : شناختن‌خدا بپروردگاری ، اقرار بیکتائی‌او ، نفی‌شریك و انبازازوی (تعریفات جرجانی) .

٦ـ نطاق : بکسر نون ، کمربند و میان بند مردان (منتهی‌الارب) .

۷ـ طمطراق ، بضم اول وسوم بمعنی کر و فر و خودنمائی (برهان‌قاطع).

۸ـ اشعث : مرد ژولیده موی (منتهی‌الارب)، اغبر : خاك‌آلود (مجمع‌البحرین). سعدی در قصیده فارسیه که مطلع آن : ای نفس اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری، است فرماید :

ننك ازفقیر اشعث واغبرمدار از آنك در وقت مرك اشعث و در گور اغبری

يخصفان عليهما من ورق الجنة[۱] دربر، حريق نيران افتراق و غريق بحار احتراق عود وجود اشتياق در مجمر قضا و قدرسوخته، آتش جنون در كانون فنون افروخته سالك مسالك علوم بكام فطنت[۲] پيموده، نهال فروع واصول درعرصه منقول و معقول[۳] بنشانده، صوفى جانش درخانقاه دل سرحيرت برزانوى مراقبت[۴] نهاده، كه بريد الهام از درگاه اله در آمد كه چه نشستهٔ كه دوران عمر چون آب روان و ايام زندگانى هرچند از ضربت بلامغموم وهستى از شربت ابتلا مسموم است، مستى پيش پاى خود نظرى كن ودر عاقبت كار، و سفر آخرت را توشهٔ برد ار از علمى كه نافعست و ناگزير و ناچار، براوراق كتابى بنگار و برطريق كتابت نقل نقل مذاهب و ملل واديان بحركت بنان دركسوت حرف وبيان مرتب گردان ومعول[۵] دربن تلفيق برتوفيق ربانى كن واعتماد دربن جمع وتفريق واسناد دربن ترتيب و تطبيق بر هدايت (F 3) سبحانى و حمايت رحمانى دار، تا مگر روزى رزمهٔ[۶] علوم و طراز حلقهٔ مفهوم معلوم گردد و ارواح متحيره بدو بياسايد و اشباح متفكره بدو بيارايد[۷] چون گل

۱ـ قسمتى از آيه : فدليهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة (الاعراف آيه ۲۱).

۲ـ فطنت : بكسر اول زيركى و دانائى (غياث اللغات).

۳ـ منقول علمى است كه اساس آن بر روايات ومنقولات است چون فقه وحديث، و معقول علمى است كه اساس آن بر تعقل ومسائل عقلانى است چون حكمت وفلسفه، ابن يمين طغرائى فريومدى (متوفى ۷۶۹) دراين معنى گويد :

خداوندا مرا در علم منقول — زبان وديده گويا گشت و بينا

بمعقولات نيزم دسترس هست — اگر چه نيستم چون ابن سينا

۴ـ المراقبة استدامة علم العبد باطلاع الرب عليه فى جميع احواله. (تعريفات جرجانى).

۵ـ درالاصل معقول، ظاهراً معول صحيح است.

۶ـ رزمه بفتح اول بوقچه ودرعربى بكسراول بمعنى پشتواره (برهان قاطع)

۷ـ كذا فى الاصل ظاهراً بيارامد درست باشد.

دنیا رقم حمایت دارد ، **قل متاع الدنیا قلیل** [۱] ، و هدیهٔ دنیی تعلق بعالم باقی دارد **والباقیات الصالحات خیر** [۲] ، **هفتاد و سه گروه** که هر فریقی طریقی پیش گرفته‌اند و هر طایفه‌ای بمذهبی و ملتی قانع شده و مسرور گشته **کل حزب بما لدیهم فرحون** [۳]. سرجملهٔ [۴] جمیع مذاهب را جمع گردان ، خراج شهر علم را استخراج کن و اعتقاد امم را تاراج کن ، کنوز رموز سالکان هر ملت واشارات وعبارات روندگان هرجهت را با نفوذ عقول عقلاء عالم و جواهر فهم و درک اولاد بنی آدم ذریعهٔ خدمت ساز و بمجلس منیع وسده رفیع جناب سلطنت مآب فلان...(؟) [۵] هرچند بضاعت مزجاة [۶] معیره [۷] الفاظ معبره در تیز بازار فضل و هنر رواجی ندارد ، امید واثق که توفیق رفیق آید. **هذا افتتاح الکتاب بعون الله الملک الوهاب . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی ثلاثة وسبعین فرقة احدیها الناجیة، صدق رسول الله.**

۱ـ مأخوذ از آیه ۷۹ از سوره نساء : قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی.

۲ـ مأخوذ از آیه ٤٥ از سوره الکهف : المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیرعندربك ثواباً وخیر أملا .

۳ـ از آیه ٥٦،سوره المؤمنون : فتقطعوا امرهم بینهم زبراً کل حزب بما لدیهم فرحون.

٤ـ سرجمله بهتر و گزیده‌تر چیزها از هر چیزی (فرهنك نفیسی) .

٥ـ کذا فی اصل،معلوم نیست مؤلف کتابش را بنام چه پادشاهی میخواسته تقدیم کند در نسخه جای سفید وخالی برای نام شاه گذاشته نشده است .

٦ـ مزجاة بضم اول بمعنی اندك و بی‌اعتبار و بضاعت مزجاة بمعنی متاع قلیل و اندك است (غیاث اللغات).

۷ـ عیره الامر تعییراً : عیبناك ساخت کار او را و نیز تعییر : سرزنش کرد است (منتهی الارب) بنابراین معیره بمعنی نکوهیده ومعیوب است .

۸ـ تمام این حدیث چنین است : لیأتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من اتی امة علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلك ، و ان بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین وسبعین مله ، و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین ملة : کلهم

بقیه حاشیه در صفحه بعد

فهرست الفرق

فرقه ۱	فرقه ۲	فرقه ۳	فرقه ٤	فرقه ٥
جبریه	قدریه	سوفسطائیه	وجودیه	معطلیه
فرقه ٦	فرقه ۷	فرقه ۸	فرقه ۹	فرقه ۱۰
سابقیه	علی العرشیه	حلولیه	فشاریه [1]	مهملیه
فرقه ۱۱	فرقه ۱۲	فرقه ۱۳	فرقه ۱٤	فرقه ۱٥
مرجیه	جلیلیه	خوفیه	سارقیه	ثنویه
فرقه ۱٦	فرقه ۱۷	فرقه ۱۸	فرقه ۱۹	فرقه ۲۰
اتحادیه	تناسخیه	متصلیه	منفصلیه	حروریه
فرقه ۲۱	فرقه ۲۲	فرقه ۲۳	فرقه ۲٤	فرقه ۲٥
فارقیه	منکریه	شیطانیه	معتزلیه(F.4)	کیسانیه
فرقه ۲٦	فرقه ۲۷	فرقه ۲۸	فرقه ۲۹	فرقه ۳۰
وهمیه	بکریه	راوندیه	مشبهیه	جهمیه
فرقه ۳۱	فرقه ۳۲	فرقه ۳۳	فرقه ۳٤	فرقه ۳٥
زنادقیه	مترفیه	ملاحده	منجمیه	وضعیه
فرقه ۳٦	فرقه ۳۷	فرقه ۳۸	فرقه ۳۹	فرقه ٤۰
فلاسفیه	کرامیه	خازمیه	اباضیه	لوزیه

(بقیه ازحاشیه صفحه پیش)

فی النار الاملة واحدة ، ما انا علیه و اصحابی . (جامع الصغیر سیوطی ج ۲ ص ۳۸۲) . عن علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله ص یقول ان امة موسی افترقت بعده علی احدی وسبعین فرقه، فرقة منها ناجیة وسبعون فی النار وافترقت امة عیسی بعده علی اثنتین وسبعین فرقه، فرقة منها ناجیة واحدی سبعون فی النار وان امتی ستفترق بعدی علی ثلاثة وسبعین فرقه وفرقة منها ناجیة اثنتان وسبعون فی النار. (سفینه بحار مجلسی ج۲ ص ۳٥۹) راجع ببحث دربارهٔ این روایت رجوع کنید بتاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق بغدادی بقلم نگارنده ص ۳ـ٤ و نیز بیان الادیان طبع مرحوم اقبال ص ۲۳ .

۱ـ کذا فی الاصل .

فرقه ٤١	فرقه ٤٢	فرقه ٤٣	فرقه ٤٤	فرقه ٤٥
اخشبیه	**ثعلبیه**	**قاسطیه**	**تکونیه**	**متوسمیه**
فرقه ٤٦	فرقه ٤٧	فرقه ٤٨	فرقه ٤٩	فرقه ٥٠
محروقیه	**بوستانیه**	**مفروعیه**	**نجاریه**	**خارجیه**
فرقه ٥١	فرقه ٥٢	فرقه ٥٣	فرقه ٥٤	فرقه ٥٥
شیعیه	**رافضیه**	**امامیه**	**ناوسیه**	**امیریه**
فرقه ٥٦	فرقه ٥٧	فرقه ٥٨	فرقه ٥٩	فرقه ٦٠
اسمعیلیه	**جلامده**	**حکمیه**	**لاعنیه**	**رجعیه**
فرقه ٦١	فرقه ٦٢	فرقه ٦٣	فرقه ٦٤	فرقه ٦٥
متربصه	**قبریه**	**واقفیه**	**حشویه**	**فانیه**
فرقه ٦٦	فرقه ٦٧	فرقه ٦٨	فرقه ٦٩	فرقه ٧٠
اثریه	**مولهیه**	**مبدایه**	**کنزیه**	**صوفیه**
فرقه ٧١	فرقه ٧٢	فرقه ٧٣		
دهریه	**شمراخیه**	**سنیه**		

فرقه ۱ جبریه

قالوا : لیس للانسان فی حرکاته و سکناته اختیار [1]

گویند آدمی درخم چوگان قضاوقدر چون گوی باشد عاجز و بیچاره و مجبور و مقهور و هیچکس را در هیچ حال اختیاری (نه) چون سنك آسیا که مقتضای او سکونست و آرام ، اما بسبب که درتك و تابست [2] طوعاً وکرهاً ، چون حرکات و سکنات آدمیان بقضا و قدرست نه بارادت و اختیار ، در حقیقت بندگان را نه قول باشد و نه فعل نه خیر و نه شر نه طاعت و نه معصیت ، جهة انك گردش همه بـا اوست و حول وقوت همه ازو ، که **لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** [3] ، عمود دینست .

اهل سنت و جماعت گویند مسلم که همه بارادت اوست و مشیت کردگار جل‌جلاله، ولیکن بندگان را نوعی اختیاری درمیان‌است، چنانك رفتار اسب‌درزیر سوارهم باختیاراست‌وهم بی‌اختیار،سیری که‌ازرعشه‌واسترخای [4] اعصاب‌درحرکت‌باشد دیگرست (F.5) وسیری که حرکت دهد دیگر ، اگرچنان بودی که‌درجبلت‌انسانیت

۱ـ الجبر اسناد فعل‌العبد الی‌الله (والجبریة الخالصه) قالوالاقدرة للعبد اصلا والله لایعلم الشیء قبل وقوعه و علمه حادث لافی‌محل ولایتصف بما یوصف به غیره کالعلم و القدرة، والجنة والنار تفنیان، ووافقوا المعتزلة فی‌نفی‌الرؤیة وخلق‌الکلام‌وایجاب‌المعرفة بالعقل (مواقف ج ۳ ص ۲۹٤) .

۲ـ کذا ، ظاهراً غلط کاتب است و بایستی درتب وتاب باشد ، عمرخیام فرماید:

بابط میگفت ماهئی در تب و تاب   باشد که بجوی رفته باز آید آب

بط گفت که‌چون‌من‌وتو گشتیم کباب   دنیا پس‌مرك ما چه‌دریا چه سراب

۳ـ لاحول ولا قوة الا بـالله دواء من تسعة و تسعین داء ایسرها الهم . (جامع ـ الصغیر سیوطی ج ۲ ص ٦٤۳) .

٤ـ سستی و نرمی وفروهشتگی (منتهی الارب) .

وخلقت بشریت استطاعت نبودی اوامر و نواهی شرع عبث بودی ، **قوله تعالی: افحسبتم انما خلقلنا کم عبثاً .**[۱]

فرقه ۲ قدریه

قالوا: اناخلقنا و ملکنا امرنا و کف عنا مشیته،[۲] گویند سررشته اختیار بدست ماست ، طاعت و معصیت خیر وشر فعل بندگان است نه بقضاست و نه بقدر و نه بخواست کسی دیگر ، ارادت ومشیت و خواست حق جل جلاله با کار ما کاری ندارد ، اگر نه چرا باید که آدمی گرفتار کردار خود باشد ، **قوله تعالی : کل نفس بما کسبت رهینة ،**[۳] حاصل آنست که اهل جبر میگویند همه او کرد ، اهل قدر میگویند همه‌ما کردیم ، قدریان قدرِ قدرت او ندانستند بخود غره شدند ، جبریان بنهایت حکمت او نرسیدند از عدل او غافل گشتند ، مقصود جبری آنست که با رسول‌الله منازعت کند و مقصود قدری آنست که لااله الاالله بر گیرد .

اهل سنت وجماعت گویندنه‌جبری‌ایم ونه‌قدری ، **قال علی ابن ابی طالب کرم‌الله‌وجهه : لاجبر ولاتفویض**[٤]، نه ترا بتو فرا گذشته‌اند و نه بتو بگذاشته‌اند بلك درین میانه بداشته‌اند تا سلسلهٔ باشد یکسر بلم‌یزل ویکسر بلایزال تا آن سر نجنبانند این سر نجنبد یعنی‌صورت افعال از بندگانست .

فرقه ۳ سوفسطائیه

قالوا الکائنات باسرها خیال فی خیال ،[۵] گویند در واقع حال نفس چنانست که هیچ چیز وجود ندارد هرچه

۱ـ افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینالاترجعون (سوره‌المؤمنون آیه ۱۱۷).

۲ـ هم الذین یزعمون ان کل عبد خالق لفعله ولایرون الکفر والمعاصی بتقدیرالله تعالی . (تعریفات جرجانی) .

۳ـ المدثر آیه ٤۱ .

٤ـ رجوع کنید : به‌سفینة البحارمجلسی ج یك‌ماده جبر ص . ١٤ .

٥ـ السوفسطائیه وهم مبطلواالحقایق انهم ثلاثة اصناف : فصنف منهم نفی‌الحقایق جملة ، و صنف منهم شکوا فیها ، وصنف منهم قالوا هی‌حق عند من هی عنده‌حق ، وهی باطل عند من هی‌عنده باطل (ابن‌حزم ، الفصل ج ۱ ص ١٤) .

بینی تمثالست و عالم سراسر همه خیالست آسمان و زمین وعرش و کرسی و لوح و قلم و بر و بحر، چمنده وپرنده و گوینده و شنونده ، دنیا وآخرت ، حیات و ممات وجود و عدم، دوزخ و بهشت ،کفر و اسلام ، عقل وفهم وهرچه و هم بدان رسد همه خیالست در خیال (F6) وهستی خود را خیال دانند .[۱]

شعر[۲] :

جهان هیچ با هیچان[۳] ، خیال‌خواب ما پیچان
وگر خفته بدانستی که‌درخواب‌است[٤] چه‌غم بودی
یکی باغ ارم‌دیده ، یکی داغ والم دیده[٥]
وگر بیدار بودی او نه باغ و نه الم بودی[٦]
خیالی بیند آن خفته باندیشه فرو رفته
وگر زین خواب آشفته بجستی در نعم بودی

۱ـ «مذهب ایشان آن است که هیچ چیزرا که می‌بینیم اصلی نیست‌وآنچه‌دربیداری بینیم همانست که درخواب بینیم ، چنان شنودم که این سخنی است که اصحاب منطق وضع کرده‌اند و هیچکس بهیچ روزگار این مذهب نداشته است » (ابوالمعالی ، بیان‌الادیان طبع مرحوم اقبال ص۲۱). اینان در اواخرقرن پنجم ق م در یونان پیدا شدند و چون برای غلبه برمدعی در مباحثه بهر وسیله متشبث میشدند لفظ Sophiste یعنی سوفسطائی برای ایشان علم‌شد وشیوهٔ ایشان سفسطه یعنی Sophisme نامیده‌شد . رك (فروغی‌سیر حکمت دراروپا چاپ اول ص ۱۷) .

۲ـ این قطعه از مولانا جلال‌الدین بلخی‌در دیوان شمس‌تبریزی است ومطلع آن این است :

اگرسیم‌وزرم بودی‌مرامونس‌چه کم بودی وگر یارم فقیرستی ززرفارغ چه‌غم‌بودی

رك (دیوان شمس طبع امیر کبیر ج ۲ ص ٤٦٥ غزل شماره ۱۱۳۳)

۳ـ دردیوان شمس : جهان هیچ است وماهیچان .

٤ـ دردیوان شمس : در خوابم .

٥ـ دردیوان شمس : یکی زندان وغم دیده یکی باغ ارم دیده .

٦ـ دردیوان شمس : وگربیداربودی او نه‌زندان نه ارم بودی .

اهل سنت و جماعت گویند که بحث وجدل با این مخیل وجهی ندارد، بخیال و سودا کشد ، اما اگر ما را بدیشان دست رسد در زندان حبس کنیم و نان و آب از ایشان منع کنیم که از جوع وعطش فریاد کنند و ناله زنند گوئیم هیچ غم نباشد همه خواب و خیال است .

فرقه ۴ وجودیه

قالوا : لیس فی الوجود الا الله وافعاله، سبحان من ظهر الاشیاء و هو عینها .

شعر :

بر هر چه توان انگشت نهی عین حقست آن — زان نیست معین که کجاهست و کجا نیست

ماسوی دیدن احولیست وغیر دانستن جاهلی ، فلك وملك، اعلا واسفل ، جن وانس وحش و طیر ، متحرك و ساکن ، صور و اشکال ، همه اوست هرچه هست یقین چون حباب است بر روی آب .

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست — آن نقش همان کسست کانرا آراست

دریای کهن که بر زند موجی نو — موجش خوانند و در حقیقت دریاست

جمله یك ذاتست اما متصف[1] — جمله یك حرف و عبارت مختلف

آفتابی در هزاران آبگینه تافته — پس برنگی هر یکی تاب عیان انداخته (F7)

الحق محسوس و الخلق معقول ، هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن.

اهل سنت و جماعت گویند حاشا و کلا که خالق مخلوق باشد و رازق مرزوق و عابد معبود ، وساجد مسجود ، خدای تعالی جل جلاله لطیفست، بحواس ظاهره و باطنه درنیاید وقادر بر کمال که آسمان و زمین را طوق عبودیت در گردن کردن او را سزاست ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبداً .[2]

۱ــ در اصل : متصل ، ظاهراً متصف صحیح است .

۲ــ سوره مریم آیه ۹۴ .

فرقهٔ معطلیه ۱ قالوا: العالم لم یزل موجوداً بنفسه کذلك لا بصانع علیم و لا بفاطر حکیم، گویند که عالم همیشه بوده است و خواهد بود وهرگز نباشد که نباشد، خانه‌ایست عالم، بی‌خانه خدا مشمر و معطل است لیس فی الدار غیر نادیار[2] کس در خانه نیست و گر هست مائیم.

شعر:

ما هیچ نه‌ایم و جمله مائیم / گاهی چو سگیم و گه همائیم[3]
آنها که طلبکار خدائید خدائید / حاجت بطلب نیست شمائید شمائید[4]
در خانه نشینید مگردید بهر سو / زیرا که شما خانه وهم خانه‌خدائید
چیزی که‌نکردید گم ازبهرچه‌جوئید / با خویشتن آئید کجائید کجائید
حرفید وحروفید و کلامید و کتابید / جبریل و براقید و رسولیدشمائید[5]

اهل سنت و جماعت گویند لانسلم که مملکت بی‌مدبر باشد وصنع بی‌صانع باشد محالست، عالم این جهان و آن جهانست و هرچه در هردو جهان است همه‌را آفریدگار، خدای بیچون است، بنا بی‌وجود بانی محالست، ان الله غنی عن

۱ـ بدانکه قومی باشند که ایشان‌را معطله خوانند واعتقاد ایشان ضد اعتقادمشبهه باشد گویند نشاید صفت کردن وی بچیزی که آن مخلوقی بود موجود، نشاید گفت باری تعالی شیئی است یاموجود، یا حی،یاقادر،یاعالم، یاسمیع، یابصیر، و امثال‌این، درقرآن توقف کنیم نگوئیم مخلوق است وغیرمخلوق، واین را ازملاحده گرفته‌اند (تبصرةالعوام طبع مرحوم اقبال ص ۸۶).

۲ـ خوانده درگوش اودرودیوار لیس فی الدار غیره دیار رك . امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۳۷٤ .

۳ـ درديوان شمس ص ۵۰۰ نظیراین شعر هست ولی بیت بالا یافت نشد :

هیچیم بصورت و بمعنی / مائیم که هرچه هست مائیم

٤ـ این شعر از دیوان شمس‌است رك به‌طبع امیرکبیرغزل ۸۷۵ ص ۳۷۰ .

۵ـ اسمیدوحروفید و کلامید و کتابید / جبریل امینید و رسولان شمائید

(دیوان شمس طبع هند).

العالمین [1] هستی او بذات خود است و هستی همه بدو . (F8) و در صفات او را مانند نیست و در وجود او را ترکیب نیست ، صفات او قدیم است زنده و پاینده و تواننده و گوینده و بیننده و شنونده باین هفت صفت ذاتی ، **لااله‌الاهو ولاغیره، الله لا اله الا هوالحی القیوم** [2] بذات پنهانست بصفات پیدا ، هفتادهزار حجاب ظلمت و نور از ذات سبحات [3] اشراقات و نعات تجلیات کاینات را بسوختی **قال النبی صلی الله‌علیه‌وسلم: ان‌لله سبعین الف حجاب و من ظلمة ومن نور لو کشفها لاحترقت‌سبحات و جهه کل ما انتهی الیه بصره** [4] خفاش صفتان شب پرست را نور بصر ضعیف است و هرگز در روز از خانهٔ ادبار خود بیرون نیامده‌اند و در فضای ضیای آفتاب جهانتاب پرواز ننموده‌اند وجود آفتاب را انکار کنند ، چه عجب باشد و آفتاب را از نفی و اثبات ایشان چه سود و چه زیان باشد .

شعر

و ما ضر شمساً اشرقت فی علوها   **جحود حسود وهو عن نورها عمی**

ای دیده بسی عجایبها بنگر که عجب اینست که تودر کتم عدم بودی او سازنده کار تو ،در ظلمات ارحام امهات نقطهٔ بودی از نطفهٔ و او گردانندهٔ پرگار تو ، در آب و گل بودی ترا جان و دل داد بی شفاعتی سابق و معرفتی لاحق نهاد و با نفخهٔ

۱ـ سوره آل عمران آیه ۹۱ .

۲ـ ازآیةالکرسی سوره البقره آیه۲۵٦ .

۳ـ سبحات : بضم اول‌و دوم‌جایهای سجود ، سبحات وجه‌الله انوار اوست وجلالت وی تعالی شانه (منتهی‌الارب) .

٤ـ ر ك : مرصاد العباد طبع طهران ۱۳۱۲ شمسی ص۵۷ مولانا جلال‌الدین‌بلخی دراین معنی گفته است :

زانکه هفصد پرده دارد نور حق   پرده‌های نور دان چندین طبق

ر ك (استاد فروزانفر ، احادیث مثنوی ص ۵۰) .

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری راست :

صدهزاران پرده داردبیشتر   هم ز نوروهم زظلمت پیشتر

(ر ك منطق‌الطیر عطار باهتمام دکتر مشکورص٤۸) .

روح صدهزارفتوح بتو فرستاددردار دنیا، دم **یحبونهم و یحبونه**[۱] بتوانداخت،جحود و انکار بخود راه دهی و این همه نعم و نواخت برباد دهی ودرخانهٔ دوست بدشمنی بیرون آیی **قوله تعالی: اولـم یری الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین**[۲].

اهل سنت و جماعت (F9) خون و مال معطله را برخود مباح دانند، نفی صانع جل جلاله اعظم کفرست بقول شریعت: **امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاالله**[۳]، **صدق الله**.

فرقه ٦ سابقیه

قالوا: الناس صنفان سعید و شقی فلا یضر السعید ذنوبه ولاینفع الشقی بره[٤] گویند آدمی دو گروهند، اول نیك بختان اند که ازازل ازال[٥] رقم سعادت برجبین ایشان کشیده‌اند و بهیچ گناه ازدرگاه دور نشوندوهیچ معصیت ایشان‌را زیان‌ندارد. گروه دیگر بشقاوت موسومند و از دولت سرمدی محروم، ایشان را هیچ طاعت فایده ندهد و بهیچ عبادت صاحب سعادت نگردند چنانك حدیث قدسی برین ناطق است **هوءلاء فی الجنة و لاابالی وهولاء فی النار ولاابالی**[٦].

۱ـ یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین (سوره المائده آیه ٥٩).

۲ـ سوره یس آیه ۷۷.

۳ـ امرت ان اقاتل الناس حتی یشهد و ان لا اله الا الله وانی رسول الله، فاذاقالو ها عصموا منی دماء هم و اموالهم، الابحقها و حسابهم علی الله (سیوطی، جامع الصغیر ج ۱ ص ۲۱۷).

٤ـ رجوع شود به‌حدیث: السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه (سیوطی جامع الصغیر ج۲ ص۳۹).

٦ـ کذا، ظاهراً «ازل آزال» مقابل ابدآباد.

۷ـ قال الله خلقت هولاء للجنة ولاابالی وخلقت هولاء للنار ولاابالی، مولاناجلال الدین بلخی فرماید:

کای ملائك باز آریدش بما که بدستش چشم و دل سوی رجا
لاابالی وار آزادش کنیم وان خطاها را همه خط برزنیم

(مراة المثنوی ص ۹۲۰).

اهل سنت وجماعت گویند مرغ روح‌را پر و بال، اعمال صالحه باشدتا بدرجات جنات تواند رسید، **قوله تعالی: الیه یصعدالکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه**[۱] نازونعیم جنت‌جز آءعمل‌صلحاست وحوروقصورثواب نیکی (ایشان)، **قوله تعالی: و حور عین کامثال اللؤ لوء المکنون جز آء بما کانوا یعملون**،[۲] سلاسل و اغلال جز آء و اعمال و افعال کفارست جز آء و فاقاً[۳]، **صدق‌الله**.

فرقه۷۸ علی‌العرشیه[۴]

قالوا: السماء قبلةالدعاء لان‌الله‌فوق‌السماء علی‌العرش مستقر. گویند عرش اعلی قبلهٔ دعاست، محتاجان دست دعاء آنجا بردارند وقایع را بدانجا عرض کنند، مشتاقان لقا آنجا یابند، خلعت[۵] مقبولان آنجا یافتند، شقاوت مردودان آنجا رقم‌کشیدند، فی‌الجمله هرچه رود در مملکت حواله گاه او عرش است، پس قرارگاه خدای تعالی عرش است و بارگاه کبریای‌او عرش وجای دیگرنیست، اوراز آن منظر اعلی برهمه ناظرست (F10) و برحال همه حاضر و قادر، هرحکم که میخواهد آنجا میراند **الرحمن علی العرش استوی**[۶].

اهل سنت وجماعت گویند عرش بارگاه عام است تا سرگشتگان در بیابان حیرت نیفتند درشرایح، قایع وحاجات قصدآن درگاه کنند، از این جهت فرمود که **الرحمن علی‌العرش استوی** و نگفت **الله علی‌العرش استوی** و اگر نه در هیچ طبقات ازآسمان وزمین وکل‌آفرینش ذرهٔ ازذرات(از نظر)مقدس حق جل جلاله دور نیست، کینونت حق تعالی با عالم چنانست (که) کینونت روح با کالبد، چنانك

۱ـ سوره الفاطر، آیه ۱۱.

۲ـ سوره الواقعه آیه ۲۲و۲۳.

۳ـ سوره النباء آیه ۲۶.

٤ـ ظاهراً ایشان همان کرامیه، پیروان ابوعبدالله محمد بن کرام متوفی در ۲۵۵ هجری باشند که آیه ان‌الله علی‌العرش استوی را تأویل بظاهرمیکرد (رك تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۲۱).

٥ـ دراصل: خلقت.

٦ـ سوره طه آیه ٤.

روح بهمه ذرات قالب محیط است ، ذات مقدس حق سبحانه و تعالی بهمه ذرات و اجزای عالم محیط است و هیچ ذره از ذرات قالب از روح خالی نیست و با هر ذرهٔ بحقیقت موجود است وهمچنین ذات مقدس حق تعالی با همه ذرات آفرینش بحقیقت موجود است و بهمه محیط .

فرقه۸ حاولیه ۱

قالوا: القلب بیت الله فاذا خلا من الغیر و طهر من الصفات المذمومه انشرح وانفسح فالله جل جلاله یحل فیه.

گویند چون بندهٔ صادق عاشق ، علایق و عوایق را بردارد و بهمگی دل با خدای عزوجل پردازد ، خانهٔ دل را ازجنایت قساوت طهارت دهد و قاذورات صفات ذمیمه وخاروخاشاك دواعی نفسانی را جاروب زند، دل گشاده گردد ، ازمیدان زمین وعرصهٔ آسمان فراخ شود ، خیمهٔ لاهوت در آن دل بزنند وهودج عظمت و کبریائی، بارخدای آنجا نزول کند و حق تعالی دل منزل سازد چنانك حدیث قدسی برین ناطق است . **لایسعنی ارضی ولاالسمآء ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن** [۲] ،قدرتهای خدای تعالی از آن بنده پدید آید، دریا بعصا شکافتن ومرده زنده کردن وقرص قمر باشارت بدونیم کردن وهمه معجز است انبیا را (F11) از آنجا گیرند که خدای در دل ایشان بذاته نزول کرده است و کرامات اولیاء : چون ضمیر دلها دانستن ، برروی آب روان شدن

۱ــ الحلول عبارة عن اتحاد الجسمین بحیث تکون الاشارة الی احدهما اشارة الی الاخر کحلول ماء الورد فی الورد (تعریفات جرجانی) . الحلولیه فهم من الصوفیة فیوهمون انه قد حصل لهم الحلول اوالاتحاد فیدعون دعاوی عظیمه و اول من اظهر هذه المقالة فی الاسلام الروافض فانهم ادعوا الحلول فی حق ائمتهم (فخر الدین رازی الاعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص۷۳) .

۲ــ ر ك ، عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی حاشیه احیاء العلوم غزالی ج ۲ ص ۲۵۰ مولاناجلاالدین بلخی راست :

گفت پیغمبر که حق فرموده است　　من نگنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز　　من نگنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن بگنجم ای عجب　　گر مرا جویی در آن دلها طلب

(ر ك : استاد فروزانفر : احادیث مثنوی ص ٢٦).

و باندك زمانی مسافتی بعید رفتن وامثال این معانی جمله از آنجانهندوقول سبحانی ، **و لیس فی جبتی و انا الحق**[۱] از آن دم ونفس آید .

اهل سنت و جماعت گویند مسلم در آینهٔ صیقل زده بطریق عکس صورت بنماید اما در آئینهٔ ذات صورت نیست ، دل آدمی حدی و نهایتی دارد و خدای تعالی بی‌حد و نهایت است ، در دل نگنجد ، آفتاب در طشت پر آب بنماید اما هیچ عاقل نگوید که آفتاب ازفلك چهارم بطشت تحویل کرد ، حلول وانتقال بجناب ملك ذوالجلال راه‌ندارد ، **تعالی عن ذلك علواً کبیراً** .

فرقهٔ۹ فشاریه[۲]

قالوا: الدنیا واموالها مشترکة بین اولادآدم، للذکر مثل حظ الانثیین[۳] پدر ومادر همه،آدم وحواست مردان و زنان برادر وخواهر یکدیگراند مال دنیا بحساب میراث مشترکست مردان دو سهم وزنان یك سهم (دارند) .

اهل سنت وجماعت گویند قرنها دورشد و نسلها مختلف افتاد و خدای تعالی انبیا ورسل فرستاد و شرایع پدیدآورد، شعب وقبایل را بتقوی‌وطاعت‌رفعت و درجات نهاد ، **قوله تعالی: یا ایها الناس انا خلقناکم من‌ذکر و انثی وجعلناکم**

۱ـ اشاره به‌سبحانی مااعظم شأنی ، ولیس فی‌جبتی سوی‌الله و انا الحق ، سخن بایزیداست مولانا فرماید :

چون همای بیخودی پرواز کرد — آن سخن را بایزید آغاز کرد
عقل را سیل تحیر در ربود — زان قوی تر گفت کاول گفته بود
نیست اندر جبه ام الا خدا — چند جوئی در زمین و در سما
آن مریدان جمله دیوانه شدند — کاردها در جسم پاکش میزدند
یك اثر نی بر تن آن ذوفنون — وان مریدان‌خسته در غرقاب خون.

۲ـ نام این فرقه را در هیچ جا نتوانستیم پیدا کنیم . شاید آن از کلمه « فشار » که بمعنی سخن بیهوده‌است گرفته شده‌باشد : « فشار کغراب بیهوده گوئی ، هذا ماتستعمله العامه ولیس من کلام العرب « منتهی‌الارب».

مولانا جلال‌الدین فرماید :

این‌چه‌ژاژاست‌این‌چه کفراست‌وفشار — پنبهٔ اندر دهان خود فشار

۳ـ یوصیکم‌الله فی‌اولادکم للذکر مثل حظ‌الانثیین (سوره‌النساء آیه۱۲) .

شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم .[۱]

فرقه ۱۰ مهمليه

قالوا: ان الله اهمل الخلق ليعملوا مايشأون لان ا
غنی عن العالمين. آفریدگار غنی مطلق است از بندگ
بدان حضرت سود و زیان نمیرسد هرچه خواهید بکنید وهرچون که خواهیدباش
که ندای **یا ایهاالناس انتم الفقراء (F12) الی الله و الله هو الغنی الحمید**
بدنیا درداده‌اند و همه را از بندگی رهانیده‌اند و مهمل گذاشته‌اند و احکام شر
برداشته وخدای را با خلق هیچ کاری نیست و از عبادت و طاعت منزه و از معا
ایشان بدان حضرت هیچ مضرتی نمیرسد .

اهل سنت وجماعت گویند ، مسلم که اهل دنیا بدرگاه کبریا حقیرند وبد
حضرت عبادت و بندگی دلیل فقرست واحتیاج ، چنانك فرمود جل‌جلاله: **وماخلق الجن و الانس الاليعبدون .**[۳]

فرقه۱۱ مرجيه[۴]

قالوا: ليس لله علی عباده بعدالايمان بقية گویند ازگن
هیچ بقیهٔ نیست هرکه ایمان دارد اورا هیچ گناه‌زیان‌ندار
چنانك باوجود کفر، هیچ طاعت سود ندارد .

اهل سنت وجماعت گویندکه مسلمانان را تسلیم فرمان باید بود و فرمود
اوست جل‌جلاله: **واعبد ربك حتی یاتیك اليقين**[۵] تاجان در بدن باشد طاعت لازم‌است

فرقه ۱۲ حبيبيه

قالوا: من شرب كأس المحبة سقط عنه العبادة گوین
هرکه شراب محبت حق‌نوشید ، دل وجانش بدوستی وعشق
عالم علوی درجوش و خروش آمد ، بنوافل و عبادت بدان حضرت تقرب یافت چون

۱ـ سوره الحجرات آیه ۱۳ .

۲ـ سوره الفاطر آیه ۱۶ .

۳ـ سوره الذاریات آیه ٥٦ .

٤ـ المرجئه لقبوابه لانهم يرجئون العمل عن الرتبة ای يؤخرونه لانهم يقولون لايضر مع الايمان معصية كمالاينفع مع الكفرطاعة فهم يعطون الرجاء (مواقف،ج۳ص۲۹۳ رجوع شود ایضاً به تبصرة العوام ص۵۹).

۵ـ سوره الحجر آیه ۹۹ .

سعادت قرین شد ، حق‌تعالی وی را بدوستی قبول کرد ، صفات او تبدیل یافت و قوا مبدل شد ، بینا درچشم او ، شنوا درگوش او، و گویا درزبان او، خدای باشدچنانك حدیث قدسی برین ناطق است **قوله تعالی : لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعاً و بصراً ولساناً ویداًفبی یسمع وبی یبصر و بی ینطق و بی یبطش** [۱] ،بخدای بیند و بخدای گوید و بخدای شنود **فسقطعنه العبادة والارکان** ، بار تکلیف ازوی برخاست واعمال ازوی بیفتاد (F13) .

اهل سنت وجماعت گویند نشان محبت‌خدای بنده‌را آنست که‌متابعت‌رسول خدای بکند **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم‌الله** [۲] .

فرقه ۱۲ خوفیه **قالوا: الحبیب لایخاف من الحبیب والخوف من‌الحایز الامر العادل** [۳] ،گویند ازسلطان‌عادل دوستان را چه‌ترس و وهم ، هرکس که خدای تعالی را دوست دارد ترسی که دارد از نادانی باشد وگرنه چرا بایدکه دوست از دوست هراسد .

اهل سنت وجماعت گویند الخوف من‌الله تعالی نصف‌العبادة [٤] ،بنیاددین برخوف نهاده و بررجا ، اگرامیدکلی برحمت بندد [٥] ایمن شود و ایمن شدن ازمکر خدای تعالی کبیرهٔ باشد ازکبایر وصفت کفرست. **قوله تعالی: ولایامن مکرالله الا القوم‌الکافرون** . [٦]

۱ـ این عبارت ظاهراً ازکلمات صوفیه است ، چنین نیز روایت شده است : لایزال العبد یتقرب الی حتی کان‌محبا لی‌فاجبته ثم عشقنی‌فعشقته ثم‌قتلته ثم‌احییته‌فیکون‌حیاته‌حیاتی.

۲ـ سوره آل عمران آیه ۲۹ .

۳ـ کذا فی‌الاصل ، بیشك عبارت غلط است شاید: ولیس الخوف من‌الحایزالآمر العادل ، صحیح باشد .

٤ـ نظیر : ان من‌العبادة شدة الخوف من‌الله عزوجل (الکافی ج۲ ص٦۹) .

٥ـ کذا ، ظاهراً « برحمت پیوندد » صحیح باشد .

٦ـ کذا ، افا منوا مکرالله فلایأمن‌مکرالله الاالقوم الخاسرون(الاعراف آیه۹۷).

فرقه ۱۴ سارقیه

قالوا: من سرق عشردراهم ثم یصدق منها درهماً[۱] ا ذلك كفارة له، گویند اگر کسی ده درم بدزدد ویابطر ظلم وتعدی بستاند چون که یك درم از آن صدقه کند کفارت همه شود. **من جاء بالحسـ فله عشر امثالها**[۲].

اهل سنت وجماعت گویند مال حرام در وجه صدقه ننشیند و بهیچ حـ حرام مقبول نباشد. **قال النبی علیه السلام: ان الله طیب لایقبل الاالطیب**.[۳]

فرقه ۱۵ ثنویه

قالوا: الخیر من الله و الشر من ابلیس اومن انفسنا. گویند هرچه نیکی و طاعت است ازخداست وهرچه بد ومعصیت ازشیطان است وازنفس ما، **ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سیئة فمن نفسك**.[۵]

اهل سنت و جماعت گویند **الخیر والشر من الله** نیکی و بدی از اوست طاعت و معصیت تقدیر کردهٔ اوست. **قل لن یصبنا الاما کتب الله لنا**[۶] خیر و شر ا کفر و اسلام (F14) هدایت وضلالت، همه از حضرت ذوالجلال است. **قل کل من عندالله** جنبش دل بکفر وکافری ازباد وسوسهٔ شیطانست، اما شیطان را بدان کار حواله خدای تعالی کرده است[۸] **قوله تعالی: انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازاً**[۹].

۱ـ در اصل درهم.

۲ـ سوره الانعام آیه ۱۶۱.

۳ـ ان الله تعالی طیب یحب الطیب، نظیف یحب النظافة، کریم یحب الکرم، جواد یحب الجود، فنظفوا افنیتکم ولاتشبهو بالیهود (سیوطی، جامع الصغیر ج۱ ص۲۳۵).

٤ـ رك: بحارالانوار مجلسی ج۳ درمعاد ص٤۳ طبع کمپانی.

٥ـ سوره النساء آیه ۸۱.

٦ـ سوره التوبه آیه ۵۱.

۷ـ سوره النساء آیه ۸۰.

۸ـ «ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دواست یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شراست و هرچه در عالم است از راحت و روشنائی و طاعت و خیر بصانع خیر بازپذیرد وهرچه ازشروفتنه وبیماری و تاریکی است بصانع شر» بیان الادیان ابوالمعالی العلوی طبع مرحوم اقبال ص۱۷.

«الثنویه هولاء اصحاب الاثنین الازلین یزعمون ان النورو الظلمة ازلیان قدیمان بخلاف المجوس فانهم قالوا بحدوث الظلام بتساویهما فی القدم و اختلافهما فی الجوهر و الطبع و الفعل و الحیز و المکان و الاجناس و الابدان» (شهرستانی درهامش ابن حزم ج ۲ ص٦٥).

۹ـ سوره مریم آیه ۸۵.

فرقه ۱۶ اتحادیه

قالوا: الارواح البشریه اذا استنارت بنور المعرفة اتحد العارف و المعروف،[1] گویند چون روح آدمی مصفا و بنور معرفت منور گردد، از خانهٔ دوئی بیرون تازد و عبادت تویئی و منی براندازد، بحقیقت کشف، که عارف و معروف است و عاشق و معشوق، بندگی و خداوندی از میان برخیزد و خدا و بنده هر دو یکی شود.

اهل سنت و جماعت گویند هر چند آهن پاره که در بوتهٔ آتش افتاد برودت و سواد از وی روی برتافت و سردی و سیاهی هزیمت یافت، احراق و اشراق در وی پدید آمد، با این همه آهن دیگر است و آتش دیگر، هر دو یکی نشد. **بعد الاتحاد ان بقیا فالاتحاد ممنوع و ان بقی احدیهما فهی الاخری و کذلك و ان فینا بعد الاتحاد فالحاصل شیء ثالث.**

فرقه ۱۷ تناسخیه

قالوا: الارواح یتناسخ کما یستنسخ ما فی هذا الکتاب آخر فمن کان محسناً یخرج روحه و یدخل فی صورة حسنة یعیش فی الدنیا سعیداً مکرماً و من کان مسیئاً یدخل روحه فی صورة خبیثة علی صفة سیرته ان کانت بهیمة فی بهیمة و ان کانت سبعة فی سبع یعیش فی الدنیا ذلیلا و هذه العیشة له نار جهنم.

اهل تناسخ گویند[2] چون آدمی را کار بسر آید و پیك اجل در آید، جان او چون از این قالب جدا گردد، در (F15) صورتی رود مناسب حال او، اگر نیکوکاری بوده باشد، جان در صورتی تعلق گیرد با جمال و حسن کمال، تا باشد خوش وقت باشد و نزد خلق عزیز و گرامی و بنزد ایشان بهشت این باشد و اگر عاصی و بدکار بوده باشد، جان بعد المفارق عن البدن در صورتی رود قبیح و مکروه و زشت و ناخوش، تا باشد در این صورت و در دار دنیا ذلیل و خوار و بدبخت و بی مراد باشد. و در

۱ــ الاتحاد هو شهود، جود الحق الواحد المطلق الذی الکل موجود به فیتحد به الکل من حیث کون کل شیء موجود ابه معدد ما بنفسه لا من حیث ان له وجود خاصا اتحد بها فانه محال (تعریفات جرجانی).

۲ــ التناسخ عبارة عن تعلق الروح بالبدن بعد المفارقة من بدن آخر من غیر تخلل زمان بین التعلقین للتعشق الذاتی بین الروح والجسد (تعریفات جرجانی).

مذهب این طایفه دوزخ این باشد. و اگر تقدیر کنیم بهیمه صورت بوده باشد، همه همت برخوردن و شهوت راندن، جان او بصورت بهیمه گرفتار شود. و اگر سه صفت بوده باشد ودرنده، جان او بصورت گزنده پدید آید. و اگر ملك سیرت فرشته صفت بوده باشد، کلی همت برطاعت وعبادت و تحصیل معرفت و کم خوردن قناعت، وداعیهٔ خیرات وحسنات دروی غالب بوده باشد. چون از این صورت بیرو رود، پدید آید درصورت دیگر زیبا و دلربا، درجهان مراد یابد و کام بیند، در د می‌باشد تا مکافات عمل خود ببیند. و علیهذا ملوك و سلاطین و امرا وخواجگان اهل نعمت و ثروت کـه در راحت می‌باشند و تنعم می‌کنند و آسایش می‌بینن مکافاتهای‌عمل‌های ایشان است که پیش ازاین‌بصورت درریاضت و مجاهدت‌بوده‌ا و در بندگی.

اهل سنت وجماعت گویند این مذهب باطلست و اصلی ندارد و اگر چنین بودی هر کس را یادآمدی که پیش از این صورت که امروزست چه کس بوده است ا چه می کرده است، دیگر آنك خدای تعالی قادرست که هرصورت که نقش میبند ویرا جانی دهد نو و روحی فرستد جدید، چه حاجت که جانها در قالب میگردد اما اهل تناسخ آیتی ازقرآن تمسك خود ساخته‌اند. **قوله تعالی : و ما من دابة فی الارض** (F16) **و طایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم** [1]. و ازقول مصطفی دلیل‌یافته‌اند. **قال‌النبی علیه‌السلام: یحشر الناس علی قردة والخنازیر**[2] وهمچنین. **اهل سنت وجماعت** گویندصحیح(است‌ولیکن) تبدیل صورت‌روزقیامت‌خواهد بود، **یوم تبلی السرایر فما له من قوه و لا ناصر** [3]. در دار دنیا فسخ و رسخ و نسخ

۱ـ سوره‌الانعام آیه۳۸.

۲ـ نظیر : تحشرهم النار مع‌القرده والخنازیر. رك

Wensinck, T, II, P86.

۳ـ سوره الطارق آیه ۹و۱۰.

مسخ نیست [۱].

فرقه ۱۸ متصلیه **قالوا: ان‌الله متصل بالعالم کاتصل الماء بالشجرة.** گویند همچنانک درخت سیر آب دارد در بیخ و برک وساق و شاخ ومیوه و گل و خار رود، عالم را سراسر درختی تصور کن و ذات بیچون در همه جا ساری وجاری ومتصل، این نظم حدیث ایشانست و بمذهب ایشان.

شعر:

در باغ جهان رفته چوجان درتن مردم — بر گل گذری کرده وباخار نشسته
در خرقهٔ محمود منور شده ساکن — برخاسته محمود چوآن یار نشسته
در ثابت و سیاره شده ذات تجلی — بر تارك نه گنبد دوار نشسته

فرقه ۱۹ منفصلیه **قالوا: ان‌الله تعالی کاین وباین عن العالمین.** گویند خدای تعالی با عالم پیوندی ندارد و از همه موجودات مبراست ومنفصل و بهیچ وجه متصل نیست.

اهل سنت وجماعت گویند که نه پیوسته است و نه جداست از عالم و نه در درون عالم است ونه بیرون عالم، **صانع العالم لامتصل بالعالم و لامنفصل عنه و لا داخل فی العالم ولاخارج عنه تعالی و تقدس.**

فرقه ۲۰ حروریه [۲] **قالوا: لانعلم مؤمناً بعد انقطاع الوحی.** گویند چون رسول خدا بآخرت رفت دروحی (F17) بسته شدهیچ کس

۱ـ اما فلاسفه گویند نسخ چهارنوع بود: نسخ ومسخ ورسخ و فسخ، اما نسخ در اجسام آدمیان بود ومسخ دربهائم وسباع وطیور و انواع حیوان وفسخ در انواع دواب و حشرات ارض وآب، مثل مارو کژدم وخنافس و جعلان وسرطانها وسلحفاتها، و رسخ در انواع اشجار و نبات وگویند انسان را مسخ کنند در این اصناف چهارگانه بر قدر مراتب‌ایشان وهمیشه میگردند ازجسدی بجسدی وگویند رئیس این‌قوم‌انبیاورسل‌باشندو گویند عالم دوار و گردانست وجز ازدنیا هیچ سرای دیگر نیست وحشر ونشر وقیامت و حساب و بهشت ودوزخ همه‌محالست. (تبصره‌العوام‌ص۸۷.)

۲ـ شاید منظورازحروریه فرقه‌ای ازخوارج باشد. رك‌تاریخ مذاهب‌اسلام(ترجمه الفرق بین‌الفرق) ص۶۸

را بر دلها اطلاعی نماند، پس هیچ کس را نتوانیم گفت که او مؤمنست یا کافر، ا چه بظاهر حال زاهد و عابد روزگارست و در روزگار قایم‌اللیل و صایم‌النهار، چ وحی را در بسته شد، هیچ کس را وقوفی نیست.

اهل سنت وجماعت گویند حکم بر ظاهر حال است. **قال النبی علیه‌السلا نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرایر.**[1] نشان ایمان معروفست و مشهو **المؤمن من انجاز وعده**، و صدق حدیث و ادای امانت دلیل ایمانست وعدهٔ خلا کردن و دروغ گفتن و خیانت نمودن در امانت دلیل نفاق و درین خبر اتفاق است

فرقه ۲۱ فارقیه

قالوا: الایمان غیر العلم و العلم غیر الایمان. قال الله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان[2] **لان المعطوف غیر المعطوف علیه.** گویند ایمان غیر علم است و علم غیر ایمان کس باشد که ایمان دارد و علم ندارد و باشد که علم دارد و ایمان ندارد، چون در آیت عطف ایمان بر کتاب است **ما الکتاب و لا الایمان** و معطوف غیر معطوف علیه خواهد بود.

اهل سنت وجماعت گویند عطف بعض است بر کل ایمان بعضی باشد از کتاب هرجاکه علم باشد یقین که ایمان نیز باشد، اما لازم نیاید از وجود بعض وجود کل آن، وجود علم لازم نیست، افراد ایمان بذکر بعد از کتاب جهة فضیلت ایمان است **قوله تعالی: من کان عدواً لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال**[3] جدا کردن جبریل و میکائیل را از ملایکه جهة فضیلت ایمان است.

فرقه ۲۲ منکریه

قالوا الشفاعة جور و میل. گویند شفاعت روز قیامت نخواهد بود جهة آنك چون بندهٔ گناهکار مستحق عقوبت

۱ـ رك تبصرة العوام ص ۱۳۸ واحیاء العلوم غزالی ج ٤، ص ۱۵۱. مولانا جلال‌الدین بلخی راست:

قاضیانی که بظاهر می‌تنند — حکم بر اشکال ظاهر میکنند
چون شهادت گفت و ایمانش نمود — حکم او مؤمن کنند این قوم زود

(رك: احادیث مثنوی ص ۱۲٦).

۲ـ سوره الشوری آیه ۵۲.

۳ـ سوره البقره آیه ۹۲.

شده (F18) هر کس که شفاعت وی قبول کند خدای تعالی جور ومیل کرده باشد واین معنی برخدای تعالی جل جلاله روا نباشد .

اهل سنت وجماعت گویند شفاعت حق است که آنکس را که شفاعت کنند که رضای حق تعالی در آن باشد **قوله تعالی : و لا یشفعون الالمن ارتضی**[۱] **صدق الله .**

فرقه ۲۳ شیطانیه

قالوا: ان الله ما خلق الشیطان و لو قلنا خلقه فقد رضی بالمعصیة، گویند شیطان را خدا نیافریده است ، اگر گوئیم که شیطان مخلوق خداست پس لازم آید که خدای تعالی بکفر کافران و معصیت عاصیان راضی بوده باشد . **قوله تعالی: ولایرضی لعباده الکفر .**[۲]

اهل سنت وجماعت گویند که این سخن که شیطان را خدای تعالی نیافریده این معنی موجه نیست، اول آنك شیطان خود بخود وجود ندارد ، اسم بلامسما ولفظی است معما، چنانك سیمرغ نامی دارد و هیچ نشانی ندارد واگر گوئیم چنین است کفر باشد ، جهة آنك رب العزة در کلام مجید بسیار جا یاد کرد که شیطان چنین گفت و شیطان چنان کرد و انکار آیت کفرست . دوم معنی آنك شیطان موجود است و لیکن بذات خود پدید آمده ، خدای تعالی ویرا نیافریده است و بدین قول لازم آید که وی را در مملکت وحدانیت شریك کرده باشیم واین مذهب نیزهم کفر وضلالت است واحمقی و جهالت .

فرقه۲۴ معتزلیه ۳

قالوا : الخیر بتقدیر الله والشر لیس بتقدیره . گویند خیر تقدیر کرده حق است وشر بتقدیر حق نیست واگر گوئیم

۱ـ سوره (الانبیاء) آیه ۲۸و۲۹ .

۲ـ سوره ۳۹ (الزمر) آیه۹ .

۳ـ اصحاب و اصل (بن عطاء) و یلقبون بالقدریة لاسنادهم افعال العباد الی قدرهم و المعتزلة لقبوا انفسهم باصحاب العدل و التوحید و ذلك لقولهم بوجوب الاصلح و نفی الصفات القدیر و قالوا جمیعاً بان القدم اخص وصف الله ، وبنفی الصفات و بان کلامه مخلوق محدث و بانه غیرمرئی فی الاخرة وبان الحسن و القبح عقلیان و یجب علیه تعالی رعایة الحکمة والمصلحة فی افعاله ، و ثواب المطیع و التائب و عقاب صاحب الکبیرة . (شرح مواقف ص۲۸۲)

بتقدیر و قضا حکم اوست ، پس بندهٔ بیچاره را چه جرم وچه گناه چون بروی را باشد و اگر عذاب کند ظلم و بیداد کرده باشد ، حاش‌لله از آن حضرت ظلم و بیداد بعیداست **وما ربك بظلام للعبيد** [1] (F19)

اهل سنت وجماعت گویند ، مالك الملك هر تصرف که راند در ملك خود جایز است و تصرف مالك را در ملك خود ظلم نگویند ، آسمان و زمین و ما فیها ملك خداست بی‌شرکت غیر . **قوله تعالی : لله مافی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله** .[2]

فرقه ۳۵ کیسانیه[3]

قالوا: الافعال والاقوال الصادرة لاتدری انها منا او منه گویند ما، در بحر تحیر مانده‌ایم و در بیابان بی‌پایان سر گردانیم و حیران هیچ ندانیم و برما روشن نشد که این افعال و اقوال از ماست یا ازوی و نیز ندانیم که عاقبة کار بندگان چیست ؟ ثواب است یا عقاب ؟

اهل سنت وجماعت گویند اگر چه اقوال و افعال بر آدمی گذار دارد ، اما خالق خلق و افعال ، خدای بی‌چون است چنانك فرمود ، **و الله خلقکم و ما تعلمون** [4] .

فرقه ۳۶ وهمیه

قالوا: لیس لکلام الخلق وافعالهم ذات . گویند قول وفعل آدمی عرضی است و بقایی ندارد، گفتار و کردار آدمی وهم است،[5] و هم را حسابی و کتابی نباشد ، تصور ثواب و عقاب بروهم جهل است .

اهل سنت وجماعت گویند هر کس که منکر حساب و کتاب شود و از آیات کلام سر باز زده باشد کافر شود و در کلام مجید فراوان است . **قوله تعالی : و اما**

۱ـ سوره ٤١ (فصلت) آیه ٤٦ .

۲ـ سوره ۲ (البقره)آیه ۲۸٤ .

۳ـ ارتباط این فرقه با فرقه کیسانیه قائلین به امامت محمدبن الحنیفه معلوم نیست راجع به فرقه اخیر رك فرق‌الشیعه نوبختی طبع ریتر ص۲۰ و تاریخ مذاهب اسلام ص۳۰.

٤ـ سوره ۳۷ (الصافات) آیه ۹٤ .

٥ـ الوهمیات هی قضایا کاذبه یحکم بها الوهم فی امور غیر محسوسه کالحکم بان ماوراء العالم فضاء لایتناهی و القیاس المرکب منها یسمی سفسطة . (تعریفات جرجانی) .

من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حساباً یسیراً[1]

فرقه ۲۷ بکریه[2]

قالوا: من ازداد علماً سقط عنه العبادة و بقدر العلم صار شریکا فی اموال الناس من منعه فهو ظالم. گویند هر کرا علم زیاد شد و در طلب علم زحمت کشید و دود چراغ خورد و ملازمت علماء فاضل نمود و مدتهای مدید درخدمت استادان ماهر بدو زانو نشست و روزها بدرس و بحث بشب رسانید وشبها بمطالعه و تکرار بروز(F20)رسانید، جهت تحصیل علوم بقدر آنك او را علم حاصل شد از علم، تکلیف عبادت از وی برخاست و بدان قدر که او را احتیاج افتد در مال شریك باشد و هر کس که اورا منع کند ظالم است جهة آنك علماء عمر عزیز در اکتساب علوم شرعیه صرف کرده‌اند و میراث نبوت یافته‌اند، اگر در اکتساب اموال صرف کردندی عالم سراسر جهل گرفتی و علوم شرعیه از میان خلق گم شدی و دنیا بجملگی کفر بودی، پس چون علما اقامت اعلام دین محمدی میکنند، کفاف ایشان برامت واجب ولازم میشود.

اهل سنت وجماعت گویند، لانسلم هر کس راکه علم زیاده شود تکلیف از وی ساقط گردد، باید که عبادت بیش کند و مجاهدت و قناعت پیش گیرد وریاضت کشدکه علم سبب خوف و خشیت است. **قوله تعالی: انما یخشی الله من عباده العلماء.**[3] این فرقه بکریه را از قرآت شاذه انگیخته‌اند، **برفع الله و نصب العلماء بمعنی التعظیم.**

فرقه ۲۸ راوندیه[4]

قالوا: کل کتاب نزل من السماء فالعمل به حق والنسخ ندامة والمعرفة به مصلحة.[5] گویند صد و چهار کتاب که

۱ـ سوره ۸٤ (الانشقاق) آیه ۷و۸ .

۲ـ معلوم نشد این فرقه‌را بافرقه بکریه اصحاب بکر بن اخت عبدالواحد بن زید(زیاد) که ازفرق جبریه بودند چه نسبت است راجع بفرقه اخیرك بتاریخ مذاهب اسلام ص۲۱۷ و تبصره العوام ص۵۷ .

۳ـ سوره ۳۵ (الفاطر) آیه ۲۵ .

٤ـ ظاهراً این فرقه با فرقه راوندیه از شیعیان آل عباس که امامت را پس از رسول خدا حق فرزندان عباس عم پیغمبر میدانسته و اصحاب عبدالله راوندی بودند ارتباطی نداشته باشند وممکن است ایشان از پیروان ابن الراوندی ملحد معتزلی باشند که ابوالحسین خیاط کتاب الانتصار (طبع مصر ۱۹۲۵) را در رد عقاید او نوشته است.

۵ـ در اصل: او معرفة مصلحة .

از آسمان بر انبیا نزول کرد چون صحف آدم وصحف شیث وصحف ادریس و
ابراهیم و توراة موسی و انجیل عیسی، [۱] بهمه عمل کردن حقست و خواندن
ثواب واحکام همه باقی،هیچ از آنها نگوئیم که منسوخست،جهت آنك نسخ دلیل نا
باشد، گوئیم حکمی کرد خدای تعالی و باز پشیمان شد و منسوخ گردانید
حکم را برداشت این معنی نشاید و یا آنك حکمی کرد و باز بدانست که مص
نیست در آن حکم واین نیزهم نمی‌شاید پس معلوم شد که چون همه کلام خدا
حکم برجاست وپیداست.

اهل سنت وجماعت گویند که احکام حق تعالی تابع مصالح بندگانست ا
گذشته را، مصلحت امت محمد آخر زمان درحکم (F21) قرآن تصور کن، چ
شب درآید و معجر ظلام برسرعروس دنیا کشند وعالم را در دریای قیروقار تار
گردانند، مواکب کواکب برمناکب [۲] افلاك بر آیند، زهره میگوید کرا زهره با
که بامن درعزوناز برابری کند، مشتری گوید که تواند که انگشتری دولت‌ازانگش

۱ـ روی ابوادریس الخولانی عن ابی ذرالغفاری قال: قلت یا رسول‌الله کم کتا
انزل‌الله تعالی؟ قال مائة صحیفة و اربعة کتب، انزل تعالی علی آدم عشر صحائف وعل
شیث خمسین صحیفه و علی ادریس ثلاثین صحیفه و علی ابراهیم عشر صحائف، و انزل
التوراة و الانجیل و الزبور و الفرقان، قال فقلت یارسول‌الله فما کانت صحف ابراهیم
قال کانت امثالا کلها: ایها الملك المبتلی المسلط المغرور انی لم ابعثك لتجمع الدنیا
بعضها علی بعض و لکن بعثتك لترد عنی دعوة المظلوم فانی لاارده‌ا ولوکانت من کافر و
کان فیها امثال علی العاقل ما لم یکن مغلوباً علی عقله ان یکون له اربع ساعات، ساعة
یناجی فیها ربه و ساعة یفکر فیها فی صنع الله تعالی و ساعة یحاسب فیها نفسه علی ماقدم
و آخر وساعة یخلو فیها لحاجة من الحلال والحرام فی المطعم و المشرب وغیرهما و علی
العاقل ان لایکون ظاعنا الا فی ثلاث تزود لمعاده و مونة لمعاشه و لذة فی غیرمحرم و
علی العاقل ان یکون بصیراً بزمانه مقبلا علی شانه حافظاً للسانه و من علم ان کلامه
شرمن عمله قل کلامه فیما لا یعینه والله عن کل محذور یعینه (قصص الانبیاء ثعلبی ص۶۲).
۲ ـ مناکب جمع منکب: بازو و کتف و کرانه هر چیزی و زمین بلند.
(منتهی الارب).

من بیرون (آرد) عطارد گوید که کیست که با من در مطاری آید[1] ، بدر گوید که کیست که با من درصدر مزاحمت کند ، چون نیر اعظم از افق پدید آید و شعلهٔ او در اقطار نماید ، صولت و دولت نجوم بسر آید همهٔ درجت‌وحشمت برجمازه[2] اقوال و افعال نهند، همچنین هر رسول در عهد خود بر آسمان لطف ربانی نجمی بودند درخشان و برمنبر توحید درافشان ، چون خورشید نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از برج رسالت طالع شد همه رخت بربستند و گفتند یا محمد شرع ما منسوخ شد شرع ترا نسخ و عهد ترا فسخ نیست وامت ترا مسخ نیست، درقرآن که برسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم منزل شد علم اولین و آخرین مضمر است، جمله کتاب سماوی را منسوخ گردانید و احکام زایل شد و هرچه خدای تعالی منسوخ گردانید بهتر از آن فرستاد ، لاجرم قرآن کریم از همه بهتر . **قوله تعالی : ما ننسخ من آیة او ننسهانأت بخیر منها او مثلها**[3] .

فرقه ۲۹ مشبهه

قالوا: ان‌الله تعالی صورة بهیمة له‌الطیره[4] والحاجبان والعینان کصورة للانسان . این‌فرقهٔ مشبهه[5] خدای‌بی‌مثل و بی‌مانند را تشبیه کنند بآدمی و گویند صورتی دارد زیبا ودلربا، هر کس اورا بیند همه عمر حیران بماند ، جمال دارد با کمال لایق عظمت وجلال خود ودرقبهٔ لاهوت فوق عرش اعظم نشسته و ملایکه مقربه حول‌عرش صف‌صف زده‌چنانك در خبر آمده

۱ـ فرس مطار (بضم میم) اسب تیز خاطر وچست وچالاك ، مطار (بالتشدید) شتاب کننده و نیك‌رونده (منتهی‌الارب) بنابراین‌مطاری بفتح میم و تشدید ط بمعنی‌سابقت در دویدن است .

۲ـ جمازه بفتح جیم و تشدید میم شتربسیار تیزرو (منتهی‌الارب) .

۳ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۱۰۰.

٤ـ کذا ، ظاهراً الطرة صحیح است ، الطرة : ماغشی الجهته من الشعر (ثعالبی فقه اللغة ص ۹۳).

٥ـ المشبهة شبهوالله بالمخلوقات فمنهم مشبهة غلاة الشیعة کالسبائیة و البیانیة و المغیریـه القائلة بالتجسیم و الحرکة و الانتقال و الحلول فـی الاجسام. (شرح مواقف ص ۲۹٤) .

است . **قال النبی صلی‌الله علیه و سلم : ان‌الله تعـالی خلق‌آدم علی صو**
صدق الله (F22) **تعالی .**

اهل سنت وجماعت گویندضمیرصورت‌راجع بآدمست‌یعنی آدم را برصورر
آفریدنه‌برصورت چیزی دیگر ، از برای آنك‌پیش‌از آدم مانند آدم شکلی‌نبود کا
مثال باشد یا او را مثل و مشابه تصور توان کرد . **قوله‌تعالی: ایس کمثله شر**
هوالسمیع البصیر[۲]، **صدق‌الله .**

فرقه ۴۰ جهمیه

قالوا: کلما وقع علیه الوهم اوالفهم فلیس باله و
ادعی انه وقع علی الله فهو کافر . گویند هرچه
آدمیزادبدان‌رسدوهرچه‌فهم(ادراك‌آن) کند آن‌مخلوقست‌وخدای‌تبارك‌وتعالی‌د
نیاید ، پس‌اگر کسی‌شناخت(خدای) کندو گویدمعرفةالله‌مراحاصل‌است‌بمذهب‌ج
کافر باشد . [۳] جهمیه تمسك کرده‌اند بحدیثی که بروایت آمده است . **قال ال**
صلی‌الله‌علیه وسلم: کل‌الناس فی‌ذات‌الله حمقی ، یعنی‌همهٔ آدمیان درمعرفت ،
خدای‌تعالی احمقند و نادان .

اهل سنت وجماعت گویند که مسلم که بوهم و فهم و عقل درنیاید اماچ
خواهد که بنده وی را دریابد نوری از انوار: **الله نورالسموات والارض، وا**
لو لا الله ما اهتدینا ، بعقل فرستد عقل بدان نورخدای تعالی را بشناسد واگر
نور غیر مخلوق گوئی نباشد ان‌**لم یقع فهم المخلوق الاعلی‌المخلوق فماالدل**
علی اثبات ذات‌الحق تعالی، اگر گوئیم هرچه فهم‌مخلوق بدان رسد مخلوقست‌پ
لازم آید که هیچ عقل‌را دلیل نباشد بر اثبات ذات پاك‌حق‌تعالی وحال‌آنك‌در آن‌مق
فرمود جل جلاله ، **الم تر کیف مدالظل .**[٤]

۱ـ خلق‌الله آدم‌علی‌صورته‌وطوله‌ستون ذراعاً الخ(سیوطی‌جامع الصغیرج۱ص۵۳۲).
۲ـ سوره ٤۲ (الشوری) آیه ۹ .
۳ـ پیروان جهم بن صفوان که در ۱۲۸ هجری بدست سلم بن احوز مازنی از سرداران نصر بن سیار فرمانفرمای‌خراسان کشته شد (ر ك تاریخ‌مذاهب‌اسلام‌ص۲۱٦).
٤ـ کذا ، سوره ۲۵ (الفرقان) آیه ٤۷ ، الم تر الی‌ربك کیف‌مدالظل.

فرقه ۲۱ زنادقیه

قالوا ما لیس بمدرك فلیس باله ومن تکلم فیه خیل له [1]
گویند هرچه دریافت او کسی را میسر نیست او خدائی را نشاید وهر که درین باب سخن گفت آن خیالی بود که ویرا نمود از انجام (F23).

اهل سنت وجماعت گویند باطن این کلمات سر بکفر میکشد لاجرم زندیق بظاهر مسلمانست و بباطن کافر.

فرقه ۲۲ مترفیه [2]

قالوا: الناس اضیاف الله فلاحساب علیهم، گویند آدمیان مهمانانند در دعوت خانهٔ دنیا از شرق عالم تا غرب عـالم مهمان خانهٔ خداست، سفرهٔ نعمت انداخته و سماط درکشیده و خلایق جملگی که حوالهٔ ایشانست می‌خورند چنانك برهنه وعریان درآمدند بیرون رفتند و حال آنك مهمان خدای کریم رحیم اند حاشا که نعمت را حساب کند یا عتابی فرماید و این حدیث را دلیل و تمسك خود ساخته اند. **قال النبی صلی الله علیه و سلم: الناس اضیاف الله تعالی.**

خوان کرم گستردهٔ مهمان خویشم خواندهٔ
گوشم چرا مالیدهٔ من گوشهٔ نان بشکنم [3]

اهل سنت وجماعت گویند هر که حق نعمت رعایت نکند و بشکر منعم قیام ننماید هرآینه جای عتابست برحلال حساب و برحرام عذاب وروز محشر ازلذات و نعیم

۱ــ در همه روزگار مردمانی بوده‌اند که ازکاهلی، بی دینی اختیار کرده‌اند و همه را منکر بوده‌اند و قرامطه وزنادقه واباحتیانرا درنفی صانع کلمه یکی است (بیان الادیان ص۲۱).

۲ ــ ترف: بنعمت و آسایش زندگانی کـرد، مترف: بناز و نعمت پرورده. (منتهی الارب).

۳ــ« گوشم چرامالی اگرمن گوشهٔ نان بشکنم» ازغزلیات مولانا دردیوان شمس که مطلع آن اینست:

باز آمـدم باز آمـدم تـا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردم خوار را چنگال ودندان بشکنم

(دیوان شمس غزل ٥٦ ج۲ ص۲۳ طبع امیر کبیر).

دنیا سؤالست ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم.[1]

فرقهٔ ۴۴ ملاحده[2] **قالوا: ظهور الانسان من الطبایع و الارکان.** گـ...

اصل آدمی از نطفه است و نطفه از خون و خون از خورد حیوانی و نباتی و اصل حیوان از نبات و نبات از خاك و باد و آب و آتش و این در وجود انسان چهار طبع شد، چون سردی و گرمی و تری و خشکی، تا ... باعتدالست سلامت حاصل و حیات باقی و چون بفساد آمد هلاك شد و در در عدم غرق گشت و نیست شد و اعادت معدوم محال آید، ابدالابدین و دهر الداه... هرگز دیگر صورت هستی نقش نبندد، حشر و نشر چه باشد قیامت و بهشت و دو... را انکار کنند نعوذ بالله.

اهل سنت و جماعت گویند طبایع و ارکان تدبیرند و جمله مسخر تقدیر... **هو الذی یصورکم فی الارحام**[3]، نقش بند حواس پنجگانه خداست، چهر گشای ش... جهة خداست، هفت قبهٔ خضرا بکرد، هفت دایرهٔ غبرا در کشید و مصابیح کواکب ثواقب مز... گردانید و قنادیل نور بر این طاق هفت رواق معلق گردانید بخار و خیال با بسات بظهو... آورد، صد هزار عجایب و غرایب بر بساط وجود ایجاد نمود و با هیچ وجود ای... خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد و ننواخت **قوله تعالی: وصورکم فاحسن صورکم**[4] و هیچ جای ایراد موجود و اظهار مکونات خود را این ثنا نگفت ک... در آفریدن آدمی گفت **فتبارك الله احسن الخالقین**.[5] حاصل آنك ملاحده جان و تن... یکی دانسته اند و از هلاك این هلاك آن تصور کردند و حال آنك جان عین حیوة است، بر رو... مرك نباشد و روح مرغست و قالب قفس و روح شمشیر ست و قالب غلاف، از شکستن غلاف

۱ـ سوره ۱۰۲ (التکاثر) آیه ۸.

۲ـ ملاحده لقبی است که مخالفان به اسماعیلیه داده اند برای تفصیل رجوع شود بجلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی «در ذکر آنکه اصل ملاحده که بوده اند و مذهب الحاد از کجا پدید آمد» تصحیح مرحوم قزوینی.

۳ـ سوره ٤ (آل‌عمران) آیه ٤.

٤ـ سوره ٤٠ (المؤمن) آیه ٦٦.

٥ـ سوره ۲۳ (المؤمنون) آیه ١٤.

شمشیر را چه باك .

شعر :

تو مثال ذوالفقاری تن تو غلاف چوبین

اگر این غلاف بشکست توشکسته دلچرائی[۱]

اگر خانهٔ آب و گل خراب شد ، روح بخانهٔ دیگر نقل کرد ، چنانك حضرت رسالت ازین معنی خبرداد **قال النبی صلی الله علیه وسلم: المؤمنون لا یموتون و لکن ینقلبون من دار الی دار** ،[۲] ملاحده صورت بین اندراه بمعنی نبرده اند، دیدهٔ دل ایشان گشاده نشده است **فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور** .[۳] بقای روح را بعد فنای بدن منکر شوند، حضرت رسالت می فرماید: «مرك نیست شدن نیست ، تا گمان نبری مردی عدم شدی صفات جسمانیت توعدم شد ولیکن روح تو باقی ماند با علمی که داشت یا جهلی که مصاحب روح بود و روح عالم و جاهل نمیرد (F25) و فنا ندارد » **قال النبی صلی الله علیه وسلم: و لیس الموت عدما حتی تظن انك اذامت عدمت صفاتك ولکن یبقی الروح علی ما کان علیه من العلم والجهل** . صورت شهدا در معرکهٔ کفار افتاده بود روح ایشان در حواصل مرغان سبز بهشت در آورده روزها درجویبار جنت در پرواز و شب مأوای درقنادیل معلق تحت العرش . **قوله صلی الله علیه و سلم ارواح الشهداء فی حواصل طیور خضر ترد انهار الجنة وبالليل یاوی الی قنادیل تحت العرش .**[٤] ودر کلام

۱ـ منگر بهر گدائی که توخاص از آن مائی

مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهائی

تو چه تیغ ذوالفقاری تن تو غلاف چوبین

اگر این غلاف بشکست تو شکسته دل چرائی

کلیات دیوان شمس طبع هند ص۸۹۸-۹۰۷.

۲ـ مفتاح کنوز السنة ص٤٨٨ .

۳ـ سوره ۲۲ (الحجج) آیه ٤٥ .

٤ـ رك : Wensinck. T II, P. 40, 318

ارواحهم فی جوف طیر خضر ، کذا فی الاصل شاید بشودقسمت اخیرحدیث را چنین تصحیح کرد : و بالنهار تطیر فی انهار الجنة وبالليل تاوی الی قنادیل تحت العرش .

مجید نهی فرمود آنکسان راکه در سبیل خدای کشته شوند ایشان را مرده بلکه ایشان زندگانند و لیکن شما نمیدانید **قوله تعالی: ولاتقولوا ل فی سبیل‌الله اموات بل احیاء ولکن لاتشعرون** [1] ، **صدق‌الله.**

فرقه ۴۴ منجمیه [2] **قالوا: السیارات مصدر الکون و الفساد** هفت و سیاره پدرانند و عناصر چهارگانه مادران: خاك آب و آتش، فرزندان ایشان موالید ثلثه: معادن و نبات و حیوان، هرچه میرود از باد و باران وسرما و گرما فراخی و تنگی فتنه و شور ؛ شر و آشو و امان صحت و سقم حیات و ممات مصدر این حوادث را گویند انجم‌است و نقاش صور و امثال وخراب‌کنندهٔ این هیأت و تمثال اجتماع و افتراق کواکب ا تثلیث [3] و تربیع [4] و تسدیس، [5] اوج [6] و حضیض و بروج را بعضی خاکی نهندو بادی و بعضی آبی و بعضی آتشی ونیز ذکر واثنی گویند این‌افلاك و انجم‌طلسم صورت می‌بندد و می‌شکند وچون شکست رفت و میرود و هرگز روی باز آ نیست و این رباعی مطابق مذهب ایشانست. رباعیه:

ای آنك نتیجه چهار و هفتی وزهفت‌وچهاردایم‌اندرتفتی (۲۶
می خور که هزاربار بیشت گفتم باز آمدنت نیست چورفتی رفتی

و گویند فلك‌درحقیقت لعبت‌بازی‌است ومردم لعبتکانند واین‌رباعی‌نیزمط مذاهب ایشان است. رباعیه:

از روی حقیقتی نه ازروی مجاز ما لعبتکانیم و فلك لعبت باز

۱ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۱۴۹.

۲ـ رجوع شود بمقاله اصحاب افلاك ونجوم در تبصرة‌العوام ص ۱۰ـ۱۲.

۳ـ باصطلاح نجوم،واقع شدن ستاره‌ای بچهارم برج که ثلث فلك است ازستار دیگر (فرهنك نفیسی).

۴ـ باصطلاح نجوم، ازچهارمین خانه نظر کردن سیارات بیکدیگر (نفیسی).

۵ـ باصطلاح نجوم ، واقع شدن ستاره‌ای در برج دویم ازبرج ستاره دیگر.

۶ ـ اوج ضد حضیض باصطلاح نجوم بلند ترین درجه کوکب را گویند. (فرهنك نفیسی).

۷ـ این رباعی منسوب بخیام است.

بازیچه همی (بدیم) بر نطع وجود   رفتیم بصندوق عدم یك یك باز [۱]

اهل سنت وجماعت گویند اهل نجوم قاصر نظرند و کوتاه بین، افلاك وانجم و طبایع و عناصر آلتی بیش نیست. خدای بیچون به امر کن فیکون همه را در در حرکت آورده است. آسیا، بی آب چرخ نزند وخرقه بی‌صوفی رقص نکند:

آسمان چون خرقه رقصان است و صوفی ناپدید

خود که دیدست ای عزیزان خرقه رقصان بی بدن [۲]

گویند شب و روز و آفتاب و ماه و کواکب مطیع امرو فرمان حق اند. [۳]

قوله تعالی: و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره، صدق‌الله. [۴]

فرقه ۲۵ وضعیه **قالوا: بعث الله ای جعل رسولاً منهم [۵] و لکن الانبیاء کانوا حکیماء وضعوا الشرایع من عند انفسهم نطقوا بالحکمة والاحکام ونسبوها الی الله لیکون اوقع فی النفوس.** گویند انبیا و رسل علیهم‌السلام عاقلان عالم بوده‌اند وزیر کان جهان و حکیمان خرده‌دان، حکم را کار

۱ــ دررباعیات خیام طبع آقای استاد نفیسی چنین آمده است.

ما لعبتگانیم وفلك لعبت باز   از روی حقیقتی نه ازروی مجاز

بازیچه کنان بدیم بر نطع وجود   رفتیم بصندوق عدم یك یك باز

۲ــ عاشقان نالان چو نای وعشق همچون نای‌زن

از می لبهاش باری مست شد سرنای زن

آسمان چون خرقه گردان است و صوفی ناپدید

ای مسلمانان که دیده خرقه گردان بی بدن

خرقه رقصان از تنت شد جسم رقصنده ز جان

گردن جان را فکنده عشق جانان در رسن

رك کلیات دیوان شمس طبع هند.

۳ــ در اصل چنین است: « شب وروز وآفتاب وماه گویند و کواکب مطیع امر و فرمان حق اند.

٤ــ سوره ١٦ (النحل) آیه ١٢.

٥ــ در اصل یبعث‌الله ای خلقه ...

فرموده‌اند و برخلق شفقت نموده‌اند و قانون و قاعده در میان خلق نهاد
آنرا شریعت کردند و گفتند حکم بارخداست و حکمت بعبارت آوردند
کلام بارخداست تا دردلها اثرسخن ایشان جای گیرد ، اهل زمین از آن ح
که ازآسمان بر ایشان پیغام آید ، چنانك در علم اصطرلاب[1] محقق شده
آفتاب وعرض قرص او هفت بار هفت‌هزار فرسنك در هفت هزار فرسنك اس
روی زمین چند سنك آسیائی بیش نمی‌نماید و همچنین در جنب آسمان ، ز
محقر باشد و مختصر نماید چنانك گفته‌اند .

شعر :

زمین در جنب (F27)این نه سقف مینا　　　چو خشخاشی بود بر روی

اکنون قیاس باید کرد که آدمیان را چه وزن باشد که از آسمان بر
حکمی آید و امرونهی معقول نمی‌آید و در فهم نمی‌گنجد

اهل سنت و جماعت گویند ، مردمك دیده ازعضوی کوچکتر است وح
آدمی بقدر و قیمت ورای دو جهانست شعر :

تو بقیمت ورای هر دو جهانی　　　چکنم قدر خود نمی‌دانی

و در حدیث قدسی آمده است : **قال‌الله تبارك‌وتعالی:خلقت‌العالم لك خلقتكم‌لاجلی**[2] ای بنی آدم عالم سراسر از برای تو آفریده‌ام و شما را از ب

۱ـ اصطرلاب کلمه‌ای است ما خود ازیونانی که در آن زبان Astrolabos مر
از Astron و Lamb nein بمعنی گرفتن وتقدیرستارگان است وآن بفرانسه trolabe
میشود وآن برای تعیین ارتفاع کواکب و تشخیص زمان و میل آفتاب ومقادیرظل‌وتقد
ارتفاع مرتفعات وعمق چاهها ومعرفت اجراء قنوات و تشخیص طول وعرض بلاد وتقو
سیارات و قوس‌النهار کواکب ودیگر امورفلکی بکارمیرفته‌است(برهان‌قاطع‌دکترمعین

۲ـ جهان درجنب این نه‌سقف مینا　　　چوخشخاشی بود بر روی دریا
نگر تا تو از این خشخاش چندی　　　سزد گر بر بروت خود بخندی
(شبستری) این‌شعردردیوان سلمان‌هم دیده شده (امثال وحکم دهخداج۲ص۵۹۸

۳ـ نظیر حدیث دیگر قدسی : خلقت الناس لاجلك وخلقتك لاجلی ونظیر : یا ابن
آدم خلقتك لاجلي وخلقت الاشياء لاجلك (فتوحات مکیه ج۳ ص۱۶۳) ..

خود ، فصاحت قرآن بلغاء عرب را ابکم گردانید و فضلای عجم را افحم [۱] و بیك سوره و بیك آیت معارضه طلبید ، همه سر عجز بگریبان نادانی فرو بردند ، **قوله تعالی: و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله** [۲] و اگر این قرآن کلام آدمی بودی حکیمی دیگر و سخن دان دیگر در جمله عالم پدید آمدی ، اگر صد و چهارده سوره نتوانستی باری سورتی یا آیتی یا حکایتی **فلیأتوا بحدیث مثله** [۳] بیاوردی و این دعوی را برانداختی و این بازار جهانگیر را بشکستی و از قید تکالیف بجستی ، همه از مقابله سخن در ماندند و از انفعال مضطر ماندند ، چون وعدهٔ رب العزت دررسید چنان بود که محمد رسول الله بر جمله دینها که در هفت اقلیم عالمست غالب گردید ، ناچار بعضی دراسلام در آمدند و بعضی از سرعجز جزیه بخود گرفتند و زنهار خواستند و در پناه مؤمنان گریختند **قوله تعالی: لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون** [٤] وچنان شد ودیگر آنك مردم زیرك سخن شناس چون درقرآن تأمل کنند خبرهای غیب بینند فراوان ، **الم غلبت الروم (F28) فی ادنی الارض** [٥] . کدام حکیم از غیب خبر داد و بر احوال مطلع شد ، یا خود کدام حکیم طوفان بر آورد و بدعا فرو برد و ساکن کرد **قوله تعالی: یا ارض ابلعی ماءك و سماء اقلعی** [٦] ، برکدام حکیم آتش گلستان شد **یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم** [۷] ، یا کدام حکیم را درخت سخن گفت ، **من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین** [۸] ، بضرب عصا کدام حکیم از سنك از برای چند سر آدمی دوازده چشمه آب روان کرد

۱ـ افحام : خاموش گردانیدن بحجت و خصومت و قطع کردن سخن کسی را . یقال هاجاه فافحمه یعنی هجو کرد او را پس فرومانده یافت آن را درجواب (منتهی الارب)

۲ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۲۱ .

۳ـ سوره ۵۲ (الطور) آیه ۳٤ .

٤ـ سوره ٦۱ (الصف) آیه ۹ .

٥ـ سوره ۳۰ (الروم) آیه ۱ و ۲ .

٦ـ سوره ۱۱ (هود) آیه ٤٦ .

۷ـ سوره ۲۱ (الانبیاء) آیه ٦۹ .

۸ـ سوره ۲۸ (القصص) آیه ۳۰ .

فلقنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً [1] کدام حکیم مرغ ساخت و **اذ تخلق من الطين كهيئة الطير** [2] نابینای مادر زاد را کد بینا گردانید و مردهٔ هزار ساله را کدام حکیم زنده گردانید و **تبری الا الابرص و تحيي الموتى باذن الله** [3] و یا کدام حکیم بر آسمان باشارت بانگشت دو نیم گردانید، **اقتربت الساعة وانشق القمر** . [4] وضعیه از فهم طور نبوت محروم اند بعقل قاصر، لاجرم نفی نبوت کردند، کافر ابدی گشتند انبیا علیهم‌السلام صفات الهی است و همراه ایشان است تا گواه باشد و دلیل برصحت نبوت، اما کرامات اولیا آنچه طریق عادت است از نزول سکینه باشد در دل مؤم قوله تعالی: **هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايما ايمانهم، صدق الله** [5].

فرقه ۳۶ فلاسفه [6]

و حکماء یونان آنچه اهل اسلام اند از این طایفه اطباء و منجمان واثق باشند، گویند: **الحشر للارواح للا** چون جسد بنی آدم مرکبست، بعدالموت هرجزوی باصل خود راجع گردد واج لایتجزی شده متلاشی شود و معدوم و اعادت معدوم محال، اما روح متجزی نی ترکیب ندارد از مجردات است (F29) و جوهر ملایکه لاجرم فنا بروی راه ندارد وهر

۱ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۵۷ .

۲ـ سوره ۵ (المائده) آیه ۱۱۰ .

۳ـ آیه چنین است: وتبری الاکمة والابرص باذنی و اذتخرج الموتی باذ (سوره ۵ المائده آیه ۱۱۰) در آیه دیگر چنین آمده: « و ابری الاکمة والابرص و احـ الموتی باذن الله (سوره ۳ آل عمران آیه ۴۳) .

۴ـ سوره ۵۴ (القمر) آیه ۱ .

۵ـ سوره ۴۸ (الفتح) آیه ٤ .

٦ـ حکما و فلاسفه که ایشان را اساطین الحکمة خوانده‌اند ایزد تعالی را خیراول گفته‌اند و واهب العقل نیز گفته‌اند یعنی بخشنده خرد و باری گفته‌اند یعنی پیدا آرنده مخلوقات (بیان الادیان ص٦) .

حشر باشد ارواح (را) قالب عدم شد چنانك در دو بیت عربی نظم شده

قال المنجم والطبیب کلاهما[1] لایحشر الاجساد قلت الیهما[2]
ان صح قولکما فلست بخاسر و ان صح قولی فالخسران علیکما

اهل سنت و جماعت گویند، اجزای لامتجزی وذرات وجود قالب درحالت ترکیب بامر رب العالمین جمع شده بود بطریق مأکول و مشروب، چون متمزق شده باشد ومتفرق گشته بار دیگر جمع کردن در قدرت آسان‌تر باشد و هیچ محال نباشد، ممکن است که جواهر قابل اعراض باشد از نابوده آفرید از بوده هم تواند آفرید **قوله تعالی: من یحیی العظام وهی رمیم قل یحیها الذی انشاها اول مرة و هو بکل شیئی علیم**[3]

فرقه ۴۷ کرامیه[4]

قالوا الایمان قول لا تصدیق بالجنان[5] گویند ایمان اقرار زبانست که بگویی **لااله الاالله محمداً رسول الله** باور داشت دل حاجت نیست.

اهل سنت و جماعت گویند (به) اقرار زبان، خون و مال در امان باشد و شمشیر شرع از گردن برخیزد، اما چون تصدیق و اعتقاد و یقین دل نباشد در دنیا از جملهٔ مسلمانان باشد و در آخرت از زمرهٔ کافران. **قوله تعالی من یقول امنا بالله و بالیوم الاخر وماهم بمؤمنین**.[6]

۱ـ درحاشیه نسخه زعم الطبیب والمنجم کلاهما.

۲ـ ظاهراً «قلت الیکما» درست باشد چه دراینجا «الیك» اسم فعل است و الیکما بمعنی برحذر باشید.

۳ـ سوره ۳۶ (یس) آیه ۷۸ـ۷۹.

۴ـ «الکرامیه اصحاب ابی عبدالله محمدبن کرام قیل هو بکسر الکاف وتخفیف الراء وقیل: الفقه فقه ابی حنیفة وحده والدین دین محمدبن کرام. واقوالهم فی التشبیه متعددة و هوان الله علی العرش من جهة العلو و قالوا تحل الحوادث فی ذاته وان الایمان قول الذر فی الازل: بلی، حین قال تعالی لهم: الست بربکم، وهو باق فی الکل الاالمرتدین وایمان المنافق مع کفره کایمان الانبیاء لاستواء الجمیع فی ذلك الایمان» (شرح المواقف ص ۲۹۵)

۵ـ جنان دراین عبارت بمعنی قلب است.

۶ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۷.

فرقه۴۸خازمیه۱ **قالوا : الایمان مجهول و الناس کلهم معذو**
گویند: که ایمان مجهولست و کس نمیداند که ایمان
جهة آنك ایمان را هم تعریف بایمان کرده‌اند ، **الایمان ان تؤمن بالله و م**
و کتبه و رسله‌و بالیوم الاخر والقدر خیره و شره من الله‌تعالی[۲] پس چو
باشد مردم درهردینی وملتی که هستند معذورند .

اهل سنت و جماعت (F30) گویند: **لیس احدیعذر بترك الایمان‌والت**
هر کس که عاقل و بالغ باشدباید که یگانگی خدای تعالی‌را بداند و بهیچ حال
نیست و اگراین معنی ویرا حاصل نشد کافرباشد. **قولـه تعالی : فاعلم**
لااله الا الله .[۳]

فرقه۴۹ اباضیه۴ **قالو: لانشهد علی احد بالایمان ولا بالکفر ولکن**
علی‌الناس کلهم بالنفاق. گویند: گواهی نتوانیم
بنی آدم را که وی مسلمانست یا کافر و مسلمانی و کافری کس نمیدانیم خو
نمی‌دانیم که مسلمانیم یا کافر و لیکن گواهی دهیم که همه منافقند، بظاهر ص

۱ـ الخازمیه (الجازمیه ؟) اصحاب حازم (جازم) ابن علی فرقة علی قول ...
فی‌ان الله تعالی خلق اعمال العباد ولا یکون فی سلطانه الاما یشاء و قالوا بالموافاة
الله تعالی انما یتولی العباد علی ما علم انهم صائرون الیه فی‌آخر امرهم من الایما
یتبرأ منهم‌علی‌ماعلم انهم صائرون‌الیه فی‌آخر امرهم من‌الکفروانه لم یزل محباًللاو
و مبغضاً لاعدائه (شهرستانی طبع احمد فهمی ج۱ص۲۰۶ .)

۲ـ الایمان ان تومن بالله وملائکته و کتبه ورسله والیوم‌الاخر وتؤمن‌بالقدر خ
وشره ، جامع‌الصغیر ج۱ ص۴۲۰ .

۳ـ سوره ۴۷ محمد آیه ۲۱ .

۴ـ الا باضیه اصحاب عبدالله‌بن‌اباض قالوا مخالفونا من اهل‌القبلة کفار غیرمشر
یجوز منا کحتهم و غنیمة اموالهم من سلاحهم و کراعهم حلال عند الحرب . وقالوا: ت
شهادة مخالفیهم علیهم ومرتکب‌الکبیرة موحد غیر مؤمن و الاستطاعة قبل الفعل و ا
العبد مخلوق‌لله تعالی و یفنی‌العالم کله بفناء اصل‌التکلیف ومرتکب‌الکبیرة کافر وتوق
فی تکفیر اولادالکفار وتعذیبهم و توقفوا فی‌النفاق اهوشرك ام لا و فی جواز بعثةرسـ
بلا دلیل وتکلیف اتباعه ترددوا و کفروا علیاً واکثرالصحابة. شرح‌المواقف‌ج۳ص۹۲

مسلمانند وبباطن معنی کافر .

شعر :

اذا ما اخبر تهم لبیب   فانی قد اکلهم وداقا[1]
فلم ارد دهم الا خداعاً   و لم اردینهم الا نفاقا

اهل سنت و جماعت گویند نور ایمان و سیمای صالحان در چهرهٔ هرکس که باشد پیداست . **قوله تعالی : تعرف فی وجوههم نضرة النعیم .**[2] ومنافقان را نیز دلیلی ونشانی است **قوله تعالی: ولتعرفنهم فی لحن القول**[3].

فرقه ۴۰ لوزیه

قالوا: لاینبغی لاحدان یمس احدا لانه لایعرف الطاهر من النجس . گویند: جوز ولوز وپسته وفندق درپوست همه یکسانند چون بشکنند بعضی آن باشد که لب او نغز نیست وبعضی آن باشد که مغز ندارد ، اهل الشرك نجس العین باشند واهل ایمان طاهر ودرصورت حال همه یکسانند، چون کفر و ایمان دردلست، پاك ازپلید پدید نیست ، پس خودرا ازهمه آدمیان نگاه باید داشت مبادا که نجس شوی وندانی .

اهل سنت وجماعت گویند: این مذهب باطل است وبی اساس مصافحت دست دردست برادرمسلمان سنت است وبایکدیگر معانقه، دستها (F31) در گردن یکدیگر کردن است ودرروایات آمده است . **قالوا: یارسول الله ان احد نایری صاحبه بعد برهة انحنی له، قال یاخذ بیده فیصافحه اویعانقه .** گفتند یارسول الله یکی ازما مصاحب خود را بیند بعد از مدتی که یکدیگر را ندیده باشند چون به بینند پشت دو تا کنند خدمت را و دوستی را بجای آورند پیش یار خود ، خواجه علیه السلام فرمود پشت دوتا نکنند دست یکدیگر بگیرند و مصافحه کنند ، یا دست بگردن

۱ـ کذا فی الاصل بیت دوم را چنین میتوان تصحیح کرد :

فلم ارودهم الاخداعا   و لم اردینهم الانفاقا

۲ـ سوره ۸۳ المطففین آیه ۲٤ .

۳ـ سوره ٤۷ محمد آیه ۳۲ .

یکدیگر در آورند و معانقه کنند، و با یکدیگر طعام خوردن سنت است و تنها
مکروه . **قال النبی صلی الله علیه وسلم: شر الناس من اکل وحده** ب
مردمان پرخورانند و تنها خورانند .

فرقه ۴۱ اخشبیه[۱] **قالوا: الاقلام جاریة علی العباد ماداموا احیاء فاذ
جفت الاقلام علیهم** . گویند: قلم روانست بر بند گ
که در قید حیوة باشند چون از این جهان رفتند قلم بر ایشان خشك شد، یعنی
ایشان بسر آمد اگر نیکی کرده باشند همانست و اگر بدی کرده همان بعدالموت ن
زیاده گردد و نه بدی .

اهل سنت وجماعت گویند: هر که سنتی حسنه درمیان مردم آورد ثوا
و هر که بدان سنت کار کند هم ثواب یابد و بدان مقدار، ثواب بدیوان اعمال وی نو
و هر کس بدعت قبیحه در میان مردم بنیاد کند عقاب یابد و بدان مقدار، عق
دیوان اعمال وی نویسند . **قال النبی صلی الله علیه وسلم: من سن سنة حسنة یعمل
بعد موته فله اجرها ومثل اجر من عمل بها ومن سن بدعة سیئة فعلیها وز
مثل وزر من اتبعها**[۲] فرزند صالح را بدعای وی درجهٔ پدر و مادر وی زیاده گ

۱ـ کذافی الاصل: ظاهراً باید همان اخنسیه از فرق خوارج باشند که منسوب به الا
نامی هستند « وهم یقفون علی جمیع مافی دار التقیة من اهل القبلة الا ما عرفوا باسلام و
و یحرمون البیات والاغتیال و القتل فی السروان یبدأ احد بقتال حتی یدعی الاسلام .
(حورالعین ص۱۷۲) .

۲ـ من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها من بعده من غیر
ینقص من اجورهم شیئاً ومن سن فی الاسلام سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها
بعده من غیر ان ینقص اوزازهم » مولانا جلال الدین بلخی فرماید :

هر که او بنهاد ناخوش سنتی — سوی او نفرین رود هر ساعتی
نیکوان رفتند و سنتها بماند — وز لئیمان ظلم و لعنتها بماند

(رك مرآة المثنوی ص ۹۳۰) ایضاً رك : Wensinck T. 11, P. 552
این حدیث در صحیح مسلم ج۸ ص۶۱ چنین آمده است :
من سن فی الاسلام سنة حسنة یعمل بها بعده کتب له مثل اجر من عمل بها ولا ینقص من اجور
شیء، ومن سن سنة سیئة فعمل بما بعده کتب علیه وزر من عمل بها ولا ینقص من اوزارهم ش
(رك، استاد فروزانفر: احادیث مثنوی ص۵) .

علم نافع که آموختهٔ کسی (F32) یا تصنیف وتألیف کردهٔ کسی را ، یا بقلم و کتابت آوردهٔ کسی راکه بدان عمل کنند درجه زیاده می گردد وصدقهٔ جاریه‌چون‌مسجدی، و خانقاهی و رباطی که کسی از آن نفعی یابد ، ثواب آن بصاحب خیر میرسد. **قوله صلی الله علیه وسلم: اذا مات ابن آدم انقطع عمله الاعن ثلاث: ولدصالح یدعوبه [1] وعلم ینتفع به وصدقة جارية[2].**

فرقه ۴۲ ثعلبیه[3]

قالوا: ان الله منشیء اعمال العباد ساعة فساعة وماخلق القضاءوالقدر . گویند: آفریدگار عالم جل جلاله کردار بنی آدم را نوبنو میآفریند وهمان ساعت که بفعل آمد نوشته‌شد وقضا پیش نرفت است و تقدیر نو آمده است.

اهل سنت وجماعت گویند: پیش از آفریدن آسمان و زمین درمعهد . **الست بربکم؟قالوا: بلی.** [4] آن وقت نوشته‌اند که هرذریتی که درعالم پدید آمد از آدم ، از وی چه کار آید قضا آنجا رانده‌اند و تقدیر آنجا در لوح المحفوظ رفته است. **قوله: وكل شیء فعلوه فی الزبر وكل صغير وكبير مستطر**[5].

فرقه ۴۳ قاسطیه

قالوا: نعمة الدنيا توجب على العبدالاجر يعنى نعمة الدنيا اجر العباد . گویند نعمت دنیا راحت وفراغت ومرادراندن است و این جزای عمل نیکوکاران است وعذاب دنیا فقر و نامرادی و احتیاج و غم و اندوه وخشکی است جزای عمل بدکاران است وهرکه نیکی کند مکافات آن در داردنیا بوی رسد نقد بنقد ، حاجت نسیهٔ آخرت نیست و هم بدین نیز بربن قیاس و عذابها جزاء اعمالهم ، ثواب و عقاب جزای اعمال و اقوال‌خیروشر است و دردار دنیا

۱ـ دراصل ،یدعوته .

۲ـ اذا مات‌الانسان انقطع عمله‌الامن‌ثلاث : صدقة جارية ، اوعلم ينتفع به ، اوولد صالح يدعوله . جامع‌الصغير ج۱ ص-۱۱۱ .

۳ـ ظاهراً بایستی این‌فرقه همان‌ثعالبه ازفرق خوارج باشند رجوع کنید بتاریخ مذاهب اسلام ص۹۵ .

۴ـ سوره ۷ الاعراف آیه ۱۷۱ .

۵ـ سوره ٥٤ القمر آیه ۵۲-۵۳ .

باشد و در آخرت نگرانی نیست تا منتظر نباشی .

اهل سنت وجماعت (F33) گویند: دنیا ملعون است بقول رسول خدا ،
چه ملعون باشد لایق مرد نیکوکار نباشد، **قوله علیه السلم: الدنیا و ما فیها** ،
ذکر الله و ماوالاه[1] (ملعون) دنیا راندهٔ درگاه است و نعمت کردهٔ اله ومافیها مه
و مردود ، مگر آنچه بدان حضرت راه بری و اله و ما والاه چنین چیز اجر ع
نتواند بودن .

فرقه ۴۴ مکونیه

(قالوا:) الله کون بتکونیه لقوله تعالی الله خالق کل شیء شیء خالق کل نفسه گویند: خدایتعالی را وجود خود از ذات
بود بدلیل آیت که گفته شد چون آفریدگار جملهٔ اشیاء اوست و حال آنك وی
چیزیست ، پس خالق نفس خود خود بوده باشد .

اهل سنت و جماعت گویند: مسلم که خالق کل شیء مفید عمومست، اما
مخصوص این عام شود چنانك خدای تعالی فرمود: **و اوتیت من کل شیء**[2] یعنی قو
عقل حکم کند و عام را خاص گرداند . همه عقلا دانند معدوم مطلق بخودی خ
نگردد ، چنانك عقل حکم می کند، درحکایت بلقیس که حشمت وملکت او بدرجا
رسیده بود که از هر چه در صحن وجود هستی داشت بر مایده سلطنت بلقیس
خوان پادشاهی وی موجود بود بعطایای الهی از ماه تا بماهی و از هرچه خواهی
را آماده بود و او را داده بودند **و اوتیت من کل شی** عقل و فهم عاقل این عام
خاص میگرداند و میگوید که بسی چیزها بود که بلقیس را نبود چون کوه قا
و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم و در این جواب نکتهٔ ه

۱ ـ رك : ensinck, T II , P . 151
۲ ـ سوره ۱۳ (الرعد) آیه ۱۷ و سوره ۳۹ (الزمرد) آیه ۶۳
۳ ـ و اوتیت من کل شی ولها عرش عظیم سوره ۲۷ (النحل) آیه ۲۳
٤ ـ بلقیس نام ملکه سبا که بعد بزنی سلیمان بن داوددر آمد وقصه او درادبیات اسلا
مشهور است (قصص الانبیاء ثعلبی ص ۱۸۳)
٤ ـ اصطلاح کوه قاف در کیهان شناسی اسلامی عبارت از نام کوهی است که گرداگ
جهان را احاطه کرده است . (دائرة المعارف اسلامی مادهقاف)

دقیق بتحقیق و ما یعقلها الا العالمون

فرقه ۴۵ متوسمه ۱

قالوا: علیك بقلبك یخطر علیه الخیر بنوره والشر بظلمته فاستعمل ماتوسمت منه گویند: هوش با خوددار و گوش با دل دار و هر چه دل گوید بجای آور پند نگاه دار که آینه(F34) غیب نما دل تست اگر دل پاك باشد و نورانی همه چیز فرا آید بالهام ربانی و دل که ظلمانی باشد زنگار طبیعت انسانی گرفته ، هر چه ترا فرا آید همه گناه و معصیت باشد ، چنانکه رسول خدا فرمود:

دم بدم فرود آمدن ملك است از فلك یا فرود آمدن شیطان دم بدم بردل انسان

قوله صلی الله علیه وسلم: ان للشیطان لمة بقلب ابن آدم و للملك لمة[۲]

پس می‌باید که خاص دل باید بود که حاکم دلست نه قرآن و نه خبر

اهل سنت و جماعت گویند: **القلب معدن الخیر والشر فعلیك بالاثر** دل آدمی معدن خیرست و شر و تخم بدی و نیکی در سرشت دل کشته‌اند از دل مردم هردم‌سر بر میزنند و تو نیك از بد ندانی وخیر ازشر نشناسی برتو باد که هرچه کنی بفرمان دل نکنی مطیع قرآن و تسلیم فرمان باش آنچه از رسول‌الله بتو رسیده است پیرو آن باش و دست در آن زن **قوله تعالی: و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنهُ فانتهوا**[۳]، صدق‌الله .

فرقه ۴۶ محرقیه

قالوا ان الله تعالی لایحرق الکافر بالنار الا مرة واحدة فصاروا رماداً گویند: کافران را عذاب نباشد و آتش دوزخ

---

۱ ـ توسم، دیدن چیزی را و نظر کردن وفراست بردن و بعلامت پی بردن ، یقال توسمت فیه‌الخیر (منتهی‌الارب)

۲ـ لم‌الشئی جمعه وضمه‌ولمة اسم المرة من‌لم : الشدة الشی المجتمع ، یقال اصابته لمة من الجن‌ویقال‌للشیطان لمة ای خطوة اودنو . (المنجد) سیوطی حدیث فوق را چنین آورده است : «ان للشیطان لمة بابن آدم و للملك لمة فاما لمة الشیطان فایعاذ بالشر و تکذیب بالحق و اما لمة الملك فایعاذ بالخیر وتصدیق بالحق فمن وجد ذلك فلیعلم انه من الله تعالی فلیحمدالله ومن وجدالاخری فلیتعوذبالله من الشیطان» (جامع الصغیر ج۱ ص۳۲۲)

۳ ـ سوره ۵۹ (الحشر ، آیه ۹)

کجا امان دهد کافران را که دم از پیکار زنند، آتش دوزخ در ایشان گیرد و ب
و خاکستر شوند و همان باشد و دیگر عذاب نه‌بینند.

اهل سنت و جماعت گویند: کافران هرگز از عذاب خلاصی نیابند **خالدین**[1]
و هرگز معدوم نشوند **لاآخر لعذابهم** هر گاه که پوست ایشان سوخته
پوستی دیگر بقدرت بدل گردد **قوله تعالی: کلما نضجت جلودهم بدلناهم**
غیرها[2] **،صدق الله العظیم.**

فرقه ۴۸ بوستانیه

قالوا: الجنة و النار غیر (F35) موجوداً فی النار و سی
یوم القیامة[3] گویند که یقین است که دوزخ در زمین ن
و بهشت در آسمان مجال ندارد که بهشت را فراخی بیشتر از وسعت هفت زمین و (
آسمان است. **قوله تعالی: عرضها کعرض السماء والارض**،[4] فردا که آس
طی کنند و در نوردند، **کطی السجل للکتب**[5] و در خانه عدل چنانك اول
کمابدأنا اول خلق نعیده[6] بهشت را بر جای آسمان بیافریند و چون زمین ا
میان دایره بردارد و **الارض جمعیاً قبضته**[7] دوزخ را بجای زمین موجود گردا
ظاهر سازد.

اهل سنت و جماعت گویند: در اسفل السافلین زیر طبقه هفتم زمین مکانی
که آن را سجین[8] نام است دوزخ امروز آنجاست مهیا و معد، **قوله تعالی: انا اعتدنا للکاف**

---

۱ ـ سوره ۲ (البقره) ۱۵۷ :خالدین فیها لاتخفف عنهم العذاب و هم ینظر
۲ ـ سوره ٤ (النساء) آیه ٥۹
۳ ـ کذا فی الاصل، عبارت غلط است قیاساً ممکن است اینطور تصحیح شو
الجنة و النار غیر موجودین وسیوجد ان یوم القیامه!
٤ـ و جنة عرضها کعرض السماء والارض، سوره ٥۷ (الحدید) آیه ۲۱
٥ ـ سوره ۲۱ (الحج) آیه ۱۰٤
٦ ـ سورهٔ ۲۱ (الحج) آیه ۱۰٤
۷ ـ سوره ۳۹ (الزمر) آیه ٦۸
۸ـ در قرآن بیان سجین چنین آمده: کلا ان کتاب الفجار فی سجین وماادریك
ماالسجین، کتاب مرقوم. سوره ۷٦ (المطففین) آیه ۸ ـ ۹
سجین کتابی است که در آن اعمال فجار نوشته شده است (معجم القرآن) چا
عمیقی که در آن اعمال فجار نگاهداری میشود Hughes p. . 583 ·

سلاسل واغلالا و سعیرا[۱] و بالای هفتم طبقه آسمان درخت سدرة‌المنتهی[۲] است چنانك در خبر آمده است که اگر اسب تیزرو یکسال تمام رود و بسرعت تمام تاك زند، دوازده ماه وماهی سی روز دویده باشد هنوز سایهٔ برك آن درخت ندویده باشد. بهشت باقی امروز آنجاست و بام بهشت عرش خداست **قوله تعالی: عند سدرة المنتهی عندها جنة‌المأوی. قال‌النبی صلی‌الله‌علیه وسلم، عرش‌الرحمان سقف‌الجنة**[۳].

فرقه ۴۸ مفروعیه

قالوا: ان الله اجری القلم بما هو کاین الی یوم القیامة وجف القلم گویند: هرچه بودنی بود نوشته‌شد ازخیروشر و سرانجام هرکس همان‌خواهدبود که ساخته‌اند وعاقبت‌هرکس‌همان که پرداخته‌اند بهیچ حیل، دگرگون نخواهد شد وخدای تعالی اکنون فارغ است از همه کار. **قال النبی صلی الله علیه وسلم، فرغ الله من اربع من الخلق والرزق والاجل، صدق نبی الله**[٤] (F36)

اهل سنت و جماعت گویند: **فرغ مما کان لا مما هو کاین** آنچه باشد نوشتند و فارغ شدند از آن و آنچه میباشد روزبروز می‌نویسند وخدای‌تعالی هر روزشأنی دارد **قوله تعالی: کل یوم هو فی شأن**[۵]

فرقه ۴۹ نجاریه[٦]

قالوا: ان الله یجزی العباد فی افعاله لاعلی افعالهم، گویند: چون گفتن‌زبان و گرفتن دست ورفتن پای آفریدهٔ خداست وبقدرت اوست واین‌قوتها در آدمی او نهاده است و آدمی را او آفریده‌است

---

۱ ـ سوره ۸٦ (الدهر) آیه ٤

۲ ـ سدر بمعنی درخت کناراست(ترجمان‌القرآن) درختی‌درآسمان هفتم که‌ریشه‌اش در آسمان ششم‌است.

Hughes, P. 582

۳ ـ سوره ۵۳ (النجم) آیه٤و ۱۵

٤ ـ این حدیث را سیوطی‌چنین‌آورده، فرغ الی ابن آدم من اربع: الخلق والخلق و الرزق و الاجل (جامع‌الصغیر ج ۲ ص ۱۷۲)

۵ ـ سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۹

٦ ـ اصحاب محمد بن الحسین النجار و هم موافقون لاهل‌السنة فی خلق الافعال و ان الاستطاعة مع‌الفعل العبد یکتسب فعله وهم موافقون للمعتزلة فی‌نفی‌الصفات‌الوجود وحدوث‌الکلام و فی نفی رؤیة الباری (شرح المواقف ص ۲۹٤)

والله خلقکم وماتعملون[1] پس معلوم شد که فعل بندگان فعل اوست پس اگ
دهد بندگان را بفعل خود جزا داده باشد نه بر فعل ایشان چون ایشان را ا
خداوند افعالست و نه اقوال.

اهل سنت و جماعت گویند: سعی از آدمی است و آدمی را خیر بقدر
است قوله تبارك و تعالی: و ان لیس للانسان الا ما سعی ان سعیه سوف ی
قالوا: الله و لاسواه گویند: خدا بس و گواه باشد که
فرقه ۵ خارجیه[3]
الله و رسوله بس، دیگر کس نیست فریادرس، از آل ر
چه کار آید و از علی مرتضی چه گشاید از همه بیزاریم و گواهی دهند که امیرالمؤ
علی بعد از مصطفی کافر شد، خاندان شاه اولیاء را دشمن دارند، لعنت بر ایش
آنکس بهر دو عالم کارش نظام گیرد کاردبدست همت، دامن آل یا
اهل سنت و جماعت گویند سخنان ناسزا در حق امیرالمومنین علی

---

۱ ـ سورة ۳۷ (الصافات) آیه ۹٤

۲ ـ سوره ۵۳ (النجم) آیه ٤۰ـ٤۱

۳ ـ الخوارج و هم سبع فرق. المحکمه و هم الذین خرجوا علی علی عند التح
قالوا من نصب من قریش و غیرهم و عدل فهو الامام و کفروا عثمان و ا
الصحابه و مرتکب کبیره، البیهسیة قالوا: الایمان هو الاقرار و العلم بالله و بماجاء به الرسو
و قالوا الاطفال کابائهم ایماناً و کفراً، و الازراقه قالوا کفر علی بالتحکیم و کفر
الصحابه و کفروا قعدة عن القتال و قالوا: تحرم التقیه و یجوز قتال اولاد المخالفین
نسائهم و لا رجم علی الزانی لاحد للقذف علی النساء و قالوا الاطفال المشرکین فی الن
مع آبائهم و یجوز نبی کان کافراً و مرتکب الکبیره کافر، النجدیه عذروا النا
بالجهالات فی الفروع و قالوا: لاحاجة للناس الی الامام، و الاصفریه و الاباضیه قال
مخالفونا من اهل القبله کفار غیر مشرکین و فعل العبد مخلوق الله تعالی.
(شرح المواقف ج۳ ص ۲۹۱)

٤ ـ قوله تعالی و سلام علی آل یاسین، ای علی محمد و اهل بیته (مجمع البحرین مادة یأس
ناصر خسرو راست:

چون تو بتی گزیدی کز رنج و شر آن بت
بر کنده گشت و کشته بکرو به آل یاسین

الله وجهه و علیه التحیة کفر است که ولی خداست و وصی مصطفی و وصی رسول را دوست باید داشت و هوا داری خاندان نبوت اساس دین است، او اجرت رسالت و مزد نبوت داشت وازاقارب اهل بیت نبی است **قوله و تبارک و تعالی : قل لا اسئلکم علیهٔ اجراً الاالمودة فی القربی**[۱] **صدق الله .** (F37)

فرقه ۵۱ شیعه [۲] **قالوا: ان علیا کرم الله وجهه و علیه التحیة والسلام کان فی الشجاعة والسخاوة وفی العلم بحر ذاخر وفی الحلم طور راسخ وانزل فی شانه انما ولیکم الله ورسوله**[۳] **و قال النبی صلی الله علیه وسلم فالامامة بعده حقه وهو افضل من منعه من حقه کان ظالماً**[٤] گویند در شجاعت وسخاوت امیرالمومنین علی آیتی بود (وهاج) ودرعلم دریائی بودمواج ودرحلم کوهی بود و آیت **انما ولیکم الله** درشأن وی نزول کرد ورسولخدا در حق وی گفت **قوله صلی الله علیه و سلم من کنت مولیه فعلی مولیه**[۵] بچندین دلیل و نشان و آیت و برهان بعد از مصطفی امامت حق علی مرتضی است و هر که قدم در پیش نهاد از کبر بود و عناد و ظلم و بیداد .

اهل سنت و جماعت گویند که صحابه کبار اجماع کردند و امیرالمومنین علی نیز رضا داد برخلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، پس برین تقدیر هیچ ظلمی

۱ـ سوره ٤٢ (الشوری) آیه ۲۲

۲ـ الشیعة، ای الذین شایعو اعلیا و قالوا انه الامام بعد رسول الله با لنص اما جلیا و اما خفیا واعتقدوا ان الامامة لاتخرج عنه و من اولاده و ان خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم و اما بتقیة منه اومن اولاده (شرح المواقف ج۲ ص ۲۸۷)

۳ـ سوره ٥ (المائده) آیه ٦۰

٤ـ رك . فرق الشیعه نوبختی طبع ریتر .

٥ ـ این سخن پیغمبر ص است که در روز حجة الوداع در غدیر خم گفت : ایها الناس : الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه الهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه کیف ما دار (شرح باب حادی عشر ص ٥۲ ایضاً جامع الصغیر ج۲ ص٥۲) مولوی راست:

زان سبب پیغمبر با اجتهاد — نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کسی را منم مولا و دوست — ابن عم من علی مولای اوست

(احادیث مثنوی ص ۲۲٦)

نرفته باشد ودیگر در آن زمان که رسول خدا ازاین عالم رفتن ساختة بود و دار الفنا رخت بربسته و در فراش وداع خسته نیابت و امامت نمازرا بهابوبـ وپیشوائی نماز دلیل خلافت است وحاشا که برامیرالمومنین علی کسی ظلم و کرده باشد.

فرقه ۵۲ رافضیه ۱ **قالوا انزل الوحی من الله علی علی و کان النبی** نـ

رافضی گوید جبریل علیه‌السلام وحی را باامیرالمومنین علی‌میـ

وچون در سال کوچك بود و سن مبارك او هشت بود اول نزول کرد بر محمد مـ از قبل او رسالت اداکرد پس نبوت درحقیت (F38)علی را بوده باشد و علی بر می آموخت و رسول در مجمع ادا میکرد، وگاه باشدکه گویند نبوت وظیفه بود ، جبرئیل خطاکرد وحی را با امیرالمومنین علی میبایست رسانید

اهل سنت و جماعت گویند: جواب الاحمق سکوت [۲].

فرقه ۵۳ امامیه ۳ **قالوا: لایصح الصلوة الا خلف امام معصوم من ا**

حسین بن علی والخلافةحقه و الدنیالا یخلو منه لقا

---

۱ ـ رافضه در آغاز نام فرقه‌ای از مردم کوفه بودکه از اصحاب زیدبن علی بن حـ بودند و چون او از لعن ابوبکر و عمر خود داری کرد او را ترك گفتند و بهمین جـ رافضه خوانده شدند. مغیرةبن سعید پیشروفرقه مغیریه چون دید دیگر شیعیان از وی ر گردان‌شدند ایشان را رافضه نامید. اهل‌تسنن عموم فرق‌شیعه را رافضه خوانند (خانه نوبختی ص ۲۵۶ ، تبصرة العوام ص ۱۶۷

۲ ـ گفت اورا بنست الادرد لوت پس جواب احمق اولی ترسکوت(مولوی)نظ السکوت‌عن الاحمق‌جوابه ، جواب ابلهان خاموشی‌است، رك ، امثال و حکم(دهخدا ص۵۸۸) جمله و جواب الاحمق سکوت مثلی است که در کلام علی ع نیز آمده است ما ارضی‌المومن ربه بمثل الحلم و لااسخط الشیطان بمثل الصمت ولاعاقب الاحمق بمـ السکوت عنه(احادیث مثنوی ص۱۱۸)

۳ ـ الامامیه فقالوا بالنص الفلی علی‌امامته علی و کفروا الصحابة وساقواالاما الی جعفر الصادق واختلفوا فی‌المنصوص‌علیه‌بعده

(شرح مواقف ص ۲۹۰ ، تبصرة العوام ص ۱۹٤

علیه‌السلام الائمة من قریش[1] گویند هر نمازی که پیشوای آن نماز امامی نباشد معصوم، از فرزندان حسین بن علی علیه‌السلام آن نماز درست نیست، باید که صغیره و کبیره بر امام راه نیافته باشد و بهیچ گناه آلوده نباشد تا امامت را شاید و نماز در عقب او درست باشد و چنین امامی در ایامی نباشد الا از فرزندان امیرالمؤمنین حسین بن علی وهرگز نباشد که از دار دنیا ایشان خالی باشند و خلافت حق ایشان است و میراث ایشان، واز تعدی اهل ظلم پنهان شده‌اند و خود را نمی‌نمایند.

اهل سنت و جماعت گویند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است **صلوا خلف کل بر و فاجر**[2] یعنی نماز گذارید در عقب هر نیکوکار و بدکاری.

فرقه ۵۴ ناوسیه[3] **قالوا: لیس بعد رسول الله افضل من علی لان الانسان لا یدعو نفسه والمراد فی قوله تعالی انفسنا و انفسکم[4] علی و کان نفس رسول الله فیکون افضل من غیره** گویند در آیت مباهله حق تعالی جل جلاله امیرالمؤمنین علی را نفس رسول خواند و رسول باتفاق از همه فاضلترست و از همه انبیاء بزرگتر و از کل اولیا و اصفیا بهتر پس امیرالمؤمنین علی چون بمرتبهٔ رسول باشد بعداز رسول هیچکس فاضلتر از امیرالمومنین علی نباشد.

اهل سنت و جماعت گویند چون در نماز ابوبکر را امامت فرمود دلیل

---

۱ ـ « الائمة من قریش : ابرارها امراء ابرارها، وفجارها امراء فجارها، و ان امرت علیکم قریش عبداً حبشیا مجدعاً فا سمعوا له و اطیعوا، مایخیر احدکم بین اسلام و ضرب عنقه فان خیر بین اسلام و ضرب عنقه فلیقدم عنقه »
این حدیث از علی بن ابیطالب روایت شده.
(جامع الصغیر ج ۱ ص ٤٢١، ابن‌حزم الفصل ج ٤ ص ٨٩)

۲ـ صلوا خلف کل بروفاجر وصلوا علی کل بر و فاجر و جاهدوا مع بر و فاجر
(جامع الصغیر ج ۲ ص ٦٦)

۳ـ از فرق شیعه امامیه که قائل به حیات جاودان وامامت امام جعفر صادق ومنتظر ظهور او شدند، مؤسس آن فرقه مردی ازمردم بصره بنام عجلان بن ناوس بود (خاندان نوبختی ص ٢٦٦، تاریخ مذاهب اسلام ص ٥٤)

٤ ـ این قسمتی از آیه مباهله است، قرآن سوره ۳ (آل عمران آیه ٥٤)

آنست که وی فاضلتر باشد اما امام فخرالدین رازی[1] رحمةالله در تفسیر کبیر است این سؤال را در آیت مباهله[2] و در جواب شروع نکرده است اگر کسی ائمه دین در این باب جواب صواب روی نماید القا کردن ثوابی داند عظیم .

فرقه ۵۵ امیریه[3]

قالوا : ان علياً كان شريكاً في النبوة ، تمسكوا صلى الله عليه و آله وسلم: انت مني بمنزلة هرو

موسی[4] گویند چون باتفاق، هرون در نبوت با موسی شریك بود بنص کلام مج رسول گفت امیر المؤمنین علی را که تو از من بمنزلت هرونی از موسی، پس علی و چنان باشند که هرون و موسی دو پیغمبر عهد باشند بشرکت .

اهل سنت و جماعت گویند : هر کس که امیر المؤمنین علی را رضی ال در نبوت محمد شریك داند کافر باشد، جهته آنك تصدیق کرده باشد کسی ر غیر نبی باشد به نبوت و گویند سبب حدیث آن بود رسول خدای را ا غزا افتاده بود بطرف تبوك[5] امیر المؤمنین علی را گفت بخلافت من در م

---

۱ ـ امام ابو عبدالله محمد بن العمر بن الحسین الطبرستانی الرازی (۵۴۳ یا ٤٤ ٦۰٤ ﻫ) ازعلمای بزرك اسلام ومعاصر سلطان محمد خوارزمشاه ، تفسیر او کتاب مفا الغیب است که مشهور به «التفسیر الکبیر » میباشد . رك (معجم المطبوعات العربیه ص ۱۵

۲ ـ تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ٦۹۷ طبع اسلامبول ۱۳۰۷

۳ ـ کذا فی الاصل ، صحیح امریه است که علی را در امر رسالت با محمد شریك میدانستند . (رك تلبیس ابلیس ص ۲۲ ؛ خطط ج ٤ ص ۱۷۸)

٤ ـ الا انه لا نبی بعدی (رك احتجاج طبرسی ص ٤۱ ، شرح باب حادی عش ص ۵۳)

۵ـ تبوك بفتح اول قریه‌ای است بین وادی‌القری و شام (معجم البلدان یاقوت این غزوه بسال نهم هجری بود و موسوم به غزوه تبوك است پیغمبر خدا بنفسه عا این حرب شد و علی علیه‌السلام را بجای خویش در مدینه گذاشت علی خواست در این ج همراه پیغمبر باشد رسول خدافرمود : « انما خلفتك لماورائی فارجع فاخلفنی فی اه اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی . »
(تاریخ ابو الفداء ج ۱ ص ۱۵٦ ـ ۱۵۷)

میباش وجایگاه نگاه دار امیرالمؤمنین علی گفت : **یارسول الله یوم الهیجاء تترکنی بین الصبیان و النسوان**[۱] در روز غزا وحرب مرا در میان کودکان وزنان میگذاری! رسول گفت گفت یا علی راضی نباشی که ترا منزلت هرون باشد که چون موسی بکوه طور می‌شد هرون را بجای خود برخلافت گذاشت **قوله تبارك وتعالی : قال موسی لاخیه هرون : اخلفنی فی قومی**[۲] . صدق

فرقه ۵۶ اسماعلیه[۳] **قالوا: النبوة متصلة من لدن آدم الی یوم القیامة والله یرفع حجته من العباد** (F40) گویند پیغمبری حجتست از خدای تعالی برخلق، تا خلق باشند ، بایدکه پیغمبری در میان ایشان باشد جهت آنك هرعصری خلقی بصفتی دیگرند وهروقت مردم را استعداد و فهمی دیگر ، پس هر زمان را پیغمبری باید مناسب حال آن زمان تا ایشان را راه بخدای نماید و شریعت لایق آن عهد در میان ایشان ظاهر گرداند و بقدر عقل ایشان بر وحدانیت دلیل و برهان نماید .

اهل سنت و جماعت گویند لانبی بعد محمد ولایتنزل بعد القرآن کتاب، بعد از مصطفی هیچ نبی نباشد و بعد ازقرآن هیچ کتابی منزل نشود ، کاردین در

---

۱ ـ این عبارت و یا مضمون آن در تاریخ طبری و ابن الاثیر در غزوه تبوك یا حوادث سال نهم هجری نیامده است .

۲ ـ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۳۸ .

۳ـ الاسماعیلیة ، لقبوا بسبعة القاب : بالباطنیه لقولهم بباطن الکتاب دون ظاهره و بالقرامطه لان اولهم حمدان القرمط ، وبالسبعیه لانهم زعموا ان النطقاء بالشرایع ای الرسل سبعة : آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و محمدالمهدی (یعنی محمد بن اسماعیل) و بالبابکیه اذتبع طائفة منهم بابك الخرمی « وبالاسماعیلیه لاثباتهم الامامه لاسماعیل بن جعفر» (شرح المواقف ج ۳ ص۲۸۸ ـ ۲۹۰)در شرح مواقف دو نام دیگر ایشان ذکر شده یکی «تعلیمیه»است زیرا میگفتند امام باید معارف دین رابه پیروان خود تعلیم دهد ، و دیگر «ملاحده» است که این لقب اخیر را مخالفان بایشان داده‌اند (رك خاندان نوبختی ص۲۵۲ ، تبصره العوام ص۱۸۱ ، بیان الادیان ص۳۶)

در عهد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بکمال رسید، مهر بر در خانهٔ نبوت نهادند و تا روز ق
شریعت که راه راست وصراط مستقیم است ثابت وقایم خواهد ماند . **قوله تع**
ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان
بکل شئی علیما [1]

فرقه ۵۷ جلامده **قالوا : اشتبه علینا امر الصحابة و اصلاح الامة لا یکو**
بالامام من و الامام یرضیه وجوه الناس صالحا کان او ف
گویند پوشیده شد (بر ما) احوال صحابه و ندانستیم که هریك درچه کارند وحال آ
خلق را از مقتدائی چاره نیست و بی حاکمی قاهری که بر سر ایشان باشد، چ
صلاح و فلاح از امت برخیزد و فتنه پدید شود پس هر کس را که بزرگان و
شناسان اتفاق کند امام بحق وی باشد اگر طالح است واگر صالح .

اهل سنت و جماعت گویند: **الامامه عهد و الخلافة امانة فلا یصلح لم**
الامتدین گویند امامت عهد خداست و خلافت امانت است ، فروج و دماء و ام
خلق را حواله باوی کرده اند و فاجر ظالم است(F41) پس خلافت را نشاید و
سعادت بدو نرسد و این دولت بدو راه نیابد **قوله تعالی : لاینال عه**
الظالمین [2]

فرقه ۵۸ حکمیه [3] **قالوا الخلافة (لیس) لاحد بعد الاختلاف الی یوم القیا**
گویند: اختلاف و گفتگو درمیان صحابهٔ کبار و یاران
بزرگوار پدید آمد بعد از آن اتفاق و اجماع ایشان معتبر نیست حال آنکه خلا
ازمیان خلق برخاست و هیچ کس را درهیچ وقت درروی زمین استحقاق خلافت نما

---

۱ ـ سوره ۱۳ (الاحزاب) آیه ۴۰

۲ ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۱۱۸

۳ ـ ظاهراً همان «المحکمه» ازفرق خوارج باشند . «و هم الذین خرجوا علی عل
عند التحکیم وماجری بین الحکمین و کفروه وقالوا من نصب من قریش وغیرهم وعدل فی
بین الناس فهو الامام وان غیر السیرة وجار وجب ان یعزل او یقتل ولم یوجبوا نصب الامام ب
جوزوا ان لایکون فی العالم امام و کفروا عثمان و اکثری الصحابة و مرتکب الکبیره
(شرح المواقف ج ۳ ص ۲۱۹)

است . تا روزقیامت و قیام‌الساعه هر کس که دعوی خلافت کند باطل باشد وهر کس که در تحاکم برمخلوق رود کافر باشد **ومن تحاکم الی مخلوق فهو کافر عندهم**[1] گویند: حاکم قرآن است وبحکم قرآن وخبر باید بود و هر کس که کار بمرادخود کند نه بفرمان قرآن ، کافرباشد **ومن لم یحکم بماانزل‌الله فاولئك هم‌الکافرون**[2]

اهل سنت و جماعت گویند : مطیع حاکم اسلام بودن فرمان خدا است **قوله تبارك و تعالی: اطیعوالله و اطیعواالرسول واولی‌الامرمنکم**

فرقه ۵۹ لاعنیه ۳

یلعنون بعض‌الصحابة[3] این طایفه لعنت کنند ابوبکر صدیق را و عمرخطاب را و عثمان بن عفان را و زبیر را وعایشه را رضوان‌الله علیهم اجمعین وگویند لعنت بر ایشان نوابست ، جهت آنك ایشان نگذاشتند که نور ولایت امیرالمومنین علی ظاهر گردد لاجرم عالم تاریك بماند و راه راست گم شد و از شومی ایشان حق بمستحق نرسید و بولایت امیرالمومنین‌علی اقرارنکردند و خلافت را بوی نگذاشتند .

اهل سنت وجماعت . گویند معاذالله که کسی ایشان را لعنت کند و بر ایشان لعنت روا دارد کافر شود زیرا صحابه (F42) رسول بودند ، و ایشان را خدای تعالی ثنا گفته است . **قوله تعالی والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم**[4] ، **صدق‌الله**

---

۱ ـ این فرقه چون علی قبول حکمیت کرد از فرمان او سر پیچیده او را گفتند تو در این کار خطا کردی و «لاحکم الاالله» رك :(ملل ونحل شهرستانی طبع احمد فهمی ج ۱ ص۱۷۰ ـ ۱۷۹)

۲ ـ سوره ٥ (المائده)آیه ٤٨ .

۳ ـ ایشان از فرق غلاة بودند که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عایشه رالعن میکردند . (تلبیس ابلیس ص۳۲ ،خطط مقریزی ج ٤ ص ۱۷۷)

٤ ـ سوره (الفتح)آیه ۲۹

ہادند و تا روز قیامت
ماند . **قوله تعالی:**
تم النبیین وکان الله
ـلاح‌الامةلایکون‌الا
ن‌صالحاکان‌اوفاسقاً
رچه‌کارندوحال‌آنکه
ایشان باشد ، چراکه
که بزرگان و روی
ح .
انة فلا یصلح لها
ـروج و دماء و اموال
فت زا نشاید و این
لی : لاینال عهدی
ف الی‌یوم القیامة
بهٔ‌کبار و یاران آن
حال‌آنکه خلافت
تحقاق‌خلافت‌نمانده

ـین خرجو اعلی‌علی
وغیرهم وعدل فیما
ـوا نصب الامام بل
مرتکب الکبیره .

فرقه ٦٠ رجعیه ۱

قالوا: ان الله یخلق علیا واصحابه، یرجعون الی
و ینتقمون اعداهم[۲] گویند: لاشك امیرالمومنین علی
وی باز آیند بدار دنیا و دادخود ازجفاکاران بستانند.

اهل سنت وجماعت گویند: زهی تصور باطل زهی خیال محال، هر ک
قنطرهٔ اجل گذشت و از داردنیا رفت او را هرگز بدار دنیا آمدن نباشد
الیها لا یرجعون اما اصحاب کهف[۳] که بعدازسیصد ونه سال زنده، وعزیر[٤] پی
مرده بود بعد از سیصد و نه سال زنده شد و سی سال دیگر در دنیا بماند و ط
بدعاء عیسی علیه السلام زنده شدند دلیل نتوان ساخت، برای آنك امیرالمؤمنین
یاران وی نیزممکن است که بدار دنیا آیند، چراکه این ازجمله نوادرومعجزا

۱ـ رجعیه از غلاة تا شیعه: زعموا ان علیاًواصحابه یرجعون الی الدنیا وینتقمو
اعدائم «تلبیس ابلیس ص۲۲»

۲ ـ دراصل: «فینقمون و اعداهم»

۳ـ در قرآن مجید قصه ایشان در سوره الکهف آمده و آن اشاره به ح
مردان خدائی است که در عهد ملك دقیانوس از شهر افسوس گریخته و در غ
پنهان شدند.

(رك: قصص الانبیاء ثعلبی ص ۲٤٤ ـ ۲۵۵

٤ ـ در قران نام اوآمده « وقالت الیهود العزیر ابن الله» سوره نهم التوبه آیه ۰
وی از انبیاء بنی اسرائیل بود و گروهی از یهود اورافرزند خدا میدانستند. در تو
او از علماء و احبار یهود شمرده شدنه از انبیاء ایشان، کتاب عزرا منسوب باو
(رك قصص الانبیاء ثعلبی ص ۲۰۳ قاموس کتاب مقدس، کتاب عزرا)

فرقه ۶۱ متربصه [۱] گویند صاحب الزمان محمد بن حسن **العسکری**[۲] مهدی آخر زمان است در ولایت بغداد در قریهٔ سامره [۳] از جور و جفای خلفای عباسی که قصد او کردند در سنهٔ خمسین و مائتین در خانه شد و همانجا پنهان گشت چندانکه ویرا جستند، نیافتند از آن روز باز در جهان است و درمیان خلق پنهان و اورا ظهور خواهد بود، روزی باشد که پدید آید و عالم را بعدل و آبادانی مزین گرداند **یملاء الدنیا عدلا کما ملئت جوراً و ظلماً** [۴]

اهل سنت وجماعت گویند: **لامهدی الاعیسی** بن مریم، مسلم که مهدی خواهد بود ولیکن عیسی باشد که در آخر زمان از آسمان فرود آید و با دجال حرب کند و دجال بقتل آید و عیسی علیه السلام مردم را بدین محمد دعوت کند. متربصه گویند فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان (F43) صحیح است اما ظهور صاحب الزمان محمد بن حسن **العسکری** پیشتر از نزول عیسی خواهد بود ورسول صلی الله علیه و آله از این خبر داد و گفت **یهلك امة انا فی اولها والمهدی فی اوسطها والعیسی فی اخرها** [۵]

---

۱ ـ ابن جوزی گوید: متربصه کسانی هستند که بزی زهاد درآیند و در هر عصری مردی را بخود امیر کنند و پندارند که وی مهدی امت اسلام است. وچون بمیرد مرد دیگری را برخود امیر کنند». (تلبیس ابلیس ص ۲۲)

۲ ـ امام دوازدهم فرقهٔ شیعه اثنی عشریهٔ (رك به فصول المهمه فی معرفة احوال الائمه الاثنا عشر ص ۱۱۶)

۳ ـ نام دیگر شهر «سر من رای» که آنرا معتصم عباسی بین بغداد و تکریت بنا کرد و امروز معروف بسامره است (رك معجم البلدان یاقوت)

۴ ـ المهدی منی: اجلی لجبهة، اقنی الانف، یملاء الارض قسطاً وعدلا کما ملئت جوراً و ظلماً یملك سبع سنین. (جامع الصغیر ج ۲ ص ۵۸۰)

۵ ـ کذا فی الاصل. ظاهراً آن حدیث چنین باشد: لا یهلك امة انا فی اولها و المهدی فی اوسطها و عیسی فی آخرها. راجع به مسأله مهدی و عیسی در اسلام رك: سید صدرالدین الصدر: المهدی ص ۸۸.

فرقهٔ ۶۲ قبریه

قالوا: کیف یسیع القبر اربعة ملکین بالعمودوالدبوس والمیت فیه وغایة القبر اربعة اذرع[1] گویند: بیچاره آدمی چون از دار دنیا رحلت کرد او را درقبر تنك نهادند چهار گز مقدار آن، یا کمتر و میت در آنجا چگونه گنجد ودوفرشتهٔ منکرونکیر با عمود و چوب وچماق، پس معلوم شدکه سئوال و عذاب گورچندان اعتباری ندارد.

اهل سنت‌وجماعت گویند: که خدای تعالی برفراخ کردن گور قادراست وهر کس که سئوال منکر و نکیر را منکر شود کافر، و خدای تعالی خبر داده است که دوبار مردن است و دوبار زندن شدن **قوله تعالی: ربنا امتنا اثنتین فاحییتنا اثنیتن**[2]، **صدق الله.**

فرقهٔ ۶۳ واقفیه[3]

قالوا: لیس فی الکتاب والسنة مایدل علی قدم القرآن، فلیتوقف اسلم. گویند درجملهٔ قرآن آیتی نیامده است که دلالت کند برقدیمی قرآن، ودراخبار نبوی خبری درین معنی نافذ نشده است، اگر توقف کنی بین‌الاقرار وانکار وگرد آن سخن نگردی[4] که قدیم‌است یا حادث، بطریق استقامت و راه سلامت نزدیکتر باشد، میان نفی و اثبات توقف کنی که مبادا نفی و اثبات مطابق واقع نباشد بگمان اعتباری کرده باشی و نچنان باشد وگناه‌کار کردی و بزه‌مند شوی. **قال الله تعالی: ان بعض الظن اثم**[5] بی یقین گمان نتوان نهاد

اهل سنت‌وجماعت گویند: توقف در این مسأله موجب (F44) کفرست بی گمان و شك، وبصدق و یقین باید دانست که کلام صفت متکلم است و چون متکلم،

---

۱ ـ کذافی الاصل، قیاساً آن عبارت را میشود چنین تصحیح کرد: کیف یسع القبر ملکین بالعمود والدبوس الخ.

۲ ـ سوره ۴۰، المؤمن آیه ۱۱.

۳ ـ این فرقه باواقفه که بمرك امام‌موسی‌کاظم برامامت‌اومتوقف‌ماندندارتباطی ندارد. (رك به فرق‌الشیعه نوبختی طبع‌ریترص۶۷) و شاید از واقفه خوارج باشند. (رك تاریخ مذاهب اسلام ص۱۰۴)

۴ ـ در نسخه اصل: گرد آن سخن گردی.

۵ ـ سوره: ۴۹ (الحجرات) آیه ۱۲.

خدای بیچون وقدیم است ؛ صفات وی نیز قدیم باشد .

فرقهٔ ۶۴ حشویه[1]

قالوا الکلام حیث لاسامع ولامأمور عبث گویند: سخن گفتن جائی که شنونده نباشد و امر کردن جائی که مأمور نباشد بی معنی باشد و عبث و بازی ، اکنون چون معلومست که درازل آزال غیر از خدای ذوالجلال ، هیچ موجودی نبود **کان الله ولم یکن معه شیء** خطاب مستطاب رب الارباب را مستمع کس نبوده باشد (پس) درخلوتخانه ازلی امر و نهی با که بود، **واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة**[2] چون موسی نبود، فرعون نبود وادی مقدس نبود ومحمد مصطفی نبود خطاب حق با که بود **قال الله تبارك وتعالی: هل اتیك حدیث موسی اذ ناداه ربه بالواد المقدس طوی، اذهب الی فرعون انه طغی**[3]، **صدق الله**

اهل سنت وجماعت گویند: (موجودات) درعلم قدیم حق تعالی حاضر بودند ویقین ازلی برهمه ناظر وبرمعلومات خود سخن می گفت : **وطلب التعلم سیوجد الافیه عیت ، فلاسفة ،**[4] **صدق**

فرقهٔ ۶۵ فانیه

قالوا: الجنة والنار فی نفخ الصور یفنیان.[5] گویند : چون هیبت و سیاست قیامت پدید آید و کوس لمن الملك بزنند اسرافیل را فرمان شود که درصور دمد **قوله تعالی: ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض**[6] موجود ازهمه طی عدم شوند بهشت ودوزخ نیز،

---

۱ ـ و سمیت الحشویة: حشویه لانهم یحشون الاحادیث التی لا اصل لها فی الاحادیث المرویه عن رسول الله ص ای یدخلو نها فیها و لیست منها ، و جمیع الحشویه یقولون بالجبر والتشبیه . (الحور العین ص ۲۰۴)

۲ ـ سوره ۴ (النساء) آیه ۷۹

۳ ـ سوره ۷۹ (النازعات) آیه ۱۵ ـ ۱۷

۴ ـ کذا فی الاصل ، شاید بتوان آنرا چنین تصحیح کرد : طلب التعلم سیؤجر الا مافیه عبث الفلاسفة .

۵ ـ این سخن ابوالهذیل علاف از علمای کلام اسلام است درباره نیستی پذیرفتن مقدورات خدا (رك : تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۲۱)

۶ ـ سوره ۳۹ (الزمر) آیه ۶۸

در آن حال و حادثه کبری وواقعهٔ عظیمی ناچیز گردد الاحی قیوم. **قوله تعالی: کل شیء هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون**[۱]، **صدق الله**(F45)

اهل سنت وجماعت گویند: وعده رب العزت چنانست که هرچه جز خدای باشد فانی شود و بهشت صفت رضای رحمان است و دوزخ، صفت غضب. و انفکاك صفت ازموصوف قدیم محال پس جنت‌وجحیم دروجه داخلست، هلاك وفنا بدوزخ و بهشت راه‌ندارد.

فرقه ٦٦ اثریه

قالوا: علینااتباع الاثروالقیاس باطل واول ن قاس کان ابلیس نسبته قیاسه لعن[۲] گویند هر امر شرعی و حکمی دینی که در بایست امت بود جمله در قرآن آمده است‌ودراخبارنبوی‌مبین و معین وهرچه درآیت و روایت نیامده است حاجت نیست که خود را در وسواس اندازیم و گوئیم خمر حرامست که مستی در وی موجود است، ما را حاجت بدین تکلیف و قیاس نیست چون اول کسی که قیاس اساس نهاد (ابلیس‌بود)طوق‌لعنت در گردنش ماند تصور وی چنان بود که جوهر آتش حقیقت مطلق است و نورانی و جرم خاك کثیف مطلق است وظلمانی، پس آتش بهتر ازخاك باشد پس آتش را چه وظیفهٔ آن باشد که خاك‌را برسرنهد ویاپیش‌خاك سرنهد(ابلیس) درمعرض‌جدال باحضرت ذوالجلال در قال آمد و گفت: **خلقتنی من نار وخلقته من طین**[۳] چون وسواس خودرا اظهار کرد وقیاس خود بقول آورد بتازیانه **فاخروج منها فانك رجیم**[٤] از

---

۱ ـ سوره ۲۸ (القصص) آیه ۸۸

۲ ـ کذا فی‌الاصل: صحیح چنین‌بنظر میرسد: قالوا: علینا اتباع الاثروالقیاس باطل واول من قاس ابلیس بسبب قیاسه لعن.

راجع به حدیث: اول من قاس ابلیس قال اناخیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین (رجوع کنید به‌مجمع‌البحرین ماده قیس) دخل ابوحنیفه علی ابی‌عبدالله (جعفر الصادق)فقال‌له یااباحنیفه بلغنی‌انك تقیس؟ قال‌نعم قال: لاتقس‌فان اول من قاس‌ابلیس حین قال‌خلقتنی من‌ناروخلقته من طین‌فقاس مابین اللناروالطین ولوقاس‌نوریة آدم بنوریة النار عرف فضل مابین النورین وصفاء احدهما علی الاخر.

(الکافی). ج ۱ ص ۵۸

۳ ـ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۱

٤ ـ سوره ۱۵ (الحجر) آیه ۳٤

بهشت بیرون کردندش و پر و بال ملکی ازوی فرو ریخت مسخ گشت، آسمانی بود زمینی شد و این همه انواع بلیت ویرا روی نمود جهت آنك عقل راکار فرمود و قیاس کرد و اگر مطیع امر و فرمان بودی اینهمه نشدی، پس ما را قرآن و خبر کفایت است ودر مسائل شرعیه قیاس مصلحت نیست وهرچه بقیاس نفی و اثبات کنند باطل باشد.

اهل سنت و جماعت گویند: شرع را اصول(F46) چهار است: کتاب[۱] وسنت[۲] و اجماع[۳] وقیاس[٤] پس اگر قیاس را منکر شوند، اصلی از اصول شریعت را نفی کرده باشند و گمراه باشند و مبتدع، قیاس از روی لغت عبرتست و عبور گذشتن است و از صورت بمعنی آمدن اعتبارست و در کلام مجید می‌فرماید که عبرت گیرید و معنی چنان باشد که امر کرده باشد بقیاس کردن **قوله تعالی: فاعتبروا یا اولی الابصار**[۵]

فرقه ٦٧ مولهیه

قالوا: ان الله محیط بالکلیات دون الجزؤیات یعنی خدای تعالی محیط کلیات است و محیط جزویات نیست، چنانك مثلا سلاطین بزرگوار در خزانهٔ خیال خودرا مجال ندهند، نواب و حجاب وامرا و وزراءِ ممالك خودرا بشناسند، اما قضایای جزویه ندانند، که درهر قریهٔ و بلدی ذکر وانثی را علی التفصیل عدد چنداست، چند جوان وچند پیر وچند توانا وچند ضعیف اند

---

۱ ـ مراد از کتاب قران مجید است.

۲ ـ السنة مشترك بین ما صدر عن النبی ص من قول، او فعل، او تقریر [illegible]ین ما واظب النبی ص بلاوجوب؟ و هی نوعان سنة هدی، و یقال لها سنة المؤکدة کالا[illegible]ان والاقامة، سنن الزوائد کاذان المنفرد والسواك. (تعریفات جرجانی)

۳ ـ الاجماع فی اللغة العزم والاتفاق و فی الاصطلاح اتفاق المجتهدین من امة محمد فی عصر علی امر دینی (تعریفات)

٤ ـ القیاس فی اللغة عبارة عن التقدیر و فی الشریعة عبارة عن رد الشیء الی نظیره و هو عبارة عن المعنی المستنبط من النص لتعدیة الحکم من المنصوص علیه الی غیره و هو الجمع بین الاصل و الفرع فی الحکم.

(تعریفات جرجانی)

۵ ـ سوره ۵۹ (الحشر) آیه ۲.

چه میکنند و چه میخورند و کجا میروند و کجا می‌خفتند[1] ، خداوند عالم صانع لوح و قلم و عرش و کرسی اعظم آسمانها و زمینها و ملائکه مقرب و آفتاب و ماهتاب و بهشت ودوزخ و کواکب سیارات و بحار زاخرات و جبال راسیات را بداند انبیا و رسل و اولیا و خلفاء و عظماء دین و دنیا و کافران جبابره و طاغیان اکاسره چون فرعون بی عون و نمرود و عاد و ثمود وشداد و قارون و هامان را بداند حق جل و جلاله بدین کلیات محیط است اما بر دیگر مخلوقات که از حساب جزویات باشد بعلم‌او راه ندارد و از محقرات آگاه نیست .

اهل سنت وجماعت گویند : ذره و آفتاب در علم حق تعالی برابر است **لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء**[2] چنانك کوه قاف می بیند ومی‌داند برگ کاه نیز می‌بیند و می‌داند اشارات‌چشم وابرووبینی برخداپنهان(F 47) وپوشیده نیست **قوله تعالی و لا تسقط من ورقة لا یعلمها الا هو و لا حبة فی ظلمات الارض‌ولارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین**[3]، **صدق الله العظیم .**

قالوا من عصی الله حبط عمله ولم‌یقبل توبته لانه یذل فرقه ۶۸ : بدلیه

ذنبه[4] **و اجترأ علی الله** گویند : نعوذ بالله کسی را که در خذلان افتاد و بمعصیت گرفتار گشت و گناه کبیره از وی صادر شد هیچ توبه قبول نشود و هر طاعت که کرده بود هباشد جهة آنك گستاخی نمود و در حریم خاص اقدام‌نمود وازحدبندگی تجاوز کرد(اورا) قتل واجب‌شودوتوبه قتل‌است**قوله تعالی:**

---

۱ ـ دراینجا خفتند بجای خواهند بکار رفته ، وآن ازخفتیدن بمعنی‌خوابیدن‌است ، نظامی راست :

گنبدی کز فنا نگردد پست   تا قیامت برو بخفتند مست . (برهان)

۲ ـ آیه چنین است : و مایعزب عن ربك من مثقال ذرة فی‌الارض و لا فی‌السماء (سوره دهم یونس آیه ۶۲)

۳ ـ سوره ۶ (الانعام) آیه ۵۹

۴ ـ کذا فی الاصل ، ظاهراً صحیح بدل دینه میباشد .

فتوبواالی‌الله بارئکم‌فاقتلوا انفسکم[١] ، و قوله تعالی :و من‌یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه[٢] صدق‌الله .

اهل سنت و جماعت گویند: که مؤمن بارتکاب کبیره کافر نشودو تا کار بتنك آید و جان بحلق رسد توبه قبول‌است قال الله تعالی : ان الله‌یقبل‌التوبة عن عباده[٣].

فرقه ٦٩ کنزیه

قالوا لاینبغی لاحد ان یفرق حقوق ما اوجب الله علیه بالمستحق ولکنه یکنز(فی‌الارض)[٤]نصیب لمن[٤] ارادالله گویند مال حق خداست و بر بندگان فرض گردانیده است که بکسی باید داد که او را بدرگاه خدا قرب و جاه باشد ، تا مقبول گردد و کسی چه داند که مقبول حضرت کیست پس طریق آن باشدکه آنچه زکوة باشد نقد گرداندو آن نقد را در زیر زمین نهد اگر صاحب زکوةروزی‌محتاج‌شود صرف‌حال خود کند واگر محتاج نباشددر زیر خاك باشد تاروزی حق سبحانه‌وتعالی روزی مستحقی گرداند و آن مال مجموع حق وی باشد .

اهل سنت و جماعت گویندخدای تعالی مستحق را در کلام(F48)مجید یاد کرده است ومعین گفته وآن طایفه هشت گروهندکه صدقه وزکات ایشان رامی‌باید دادن و حق ایشانست قوله تبارك و تعالی :انماالصدقات للفقراء[٥] الایه

فرقه ٧٠ صوفیه

قالوا السلامة فی الوحده ، گویند : صفای وقت در دلست قوله‌تعالی: الا من اتی‌الله بقلب سلیم[٦] و سلامت دل در تنهائی است و از خلق زمانه جدائی ،

---

١ ـ ذلکم خیر لکم عند بارئکم (سوره ٢ البقره) آیه ٥١ .

٢ ـ سوره ٣ (آل عمران) آیه ٧٩ .

٣ـ سوره ٩ (التوبه) آیه ١٠٥ .

٤ـ (تصحیح قیاسی)

٥ـ انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم‌وفی‌الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل (سوره ٩ التوبه آیه ٦٠)

٦ ـ سوره٢٦ (الشعراء) آیه ٨٩ .

شعر:

گزین خلوت تودور از انجمن باش رفیق خویشتن هم خویشتن باش

آشنائی خلق دردسریست، منقطع باش تا ندانندت
ورشوی گوشه گیر چون ابرو بر سر چشمها نشانندت
این همه جد؛ جهد حاجت نیست آنچه روزیست می رسانندت

شعر:

لقاء الخلق لیس یفید شیاً سوی الهذیان من قیل وقال
فلا تصحب مع الانسان الا لاجل العلم اواصلاح حال

گویند: هر که در اغیار برخود ببست و از هنگامه عامه بجست، بساط ریا در نوردید وحجاب اعجاب بردرید بحق واصل شد **تبتل الیه تبتیلا** [۱]، مرغ طلب طالب بعرش سیر نمود و باز رجوع کرد واز آفاق تا بانفس آمد ودرنفس فروشد ودیگر از بطون بظهور آمد ودر بطون ناپدید شد، تن دل شد ودل جان شد وجان، جان جانان شد، مجرد ومفرد و آسوده، نه بردل غباری ونه بر پشت باری، نه درخاطر بازاری نه باکس شماری، نه کس را بااو کاری، مجلس او بر درگاه شود ومونس اوالله شود **وهو معکم اینما کنتم** [۲] نقد وقت گردد بمقام ابدال آیات آفاق و انفس، هر نفس مشاهده نماید، بسعادت روزگاری می گذراند، گاه صحوا [۳] گاه سکر و گاه شکایت و گاه (F49) شکر، گاه لاهوت و گاه ناسوت، گاه جبروت و گاه ملکوت، گاه هست و گاه نیست، گاه فنا گاه بقا، تلوینات در طی تمکینات [۴]

شعر:

صوفیان در دمی دو عید کنند [۵] عنکبوتان مگس قدید [۶] کنند

---

۱ ـ سوره ۷۳ (المزمل) آیه ۸
۲ ـ سوره ۷۵ (الحدید) آیه ٤
۳ ـ الصحو رجوع الی الاحساس بعد الغیبته بوارد قوی (الاصطلاحات الصوفیه)
٤ ـ در اصل تملینات که ظاهرا غلط است، هر دو کلمه اصطلاح عرفانی است: التلوین هو مقام الطلب والفحص عن طرین الاستقامه، التمکین هو مقام الرسوخ و والاستقرار علی الاستقامة، ومادام العبد فی الطریق فهو صاحب تلوین لانه یرتقی من حال الی حال وینتقل من وصف الی وصف، فاذا وصل واتصل فقد حصل التمکین. (تعریفات جرجانی)
۵ ـ کلیات دیوان شمس طبع امیر کبیر ص ۵۷۸

در روضهٔ رضا بر سریر بقا متکا ساخته .

شعر :

برتخت نشسته پادشاهی پوشیده لباس پاسبانی
دریای محیط در سبوئی بر صورت خاك آسمانی
باغی و بهشت بی نهایت در سینه مرد باغبانی

در قضایای ربانی دست از تدبیر انسانی بشویند وخار اختیار در مجاری اقدار از قدم بیرون کنند ومقام بندگی بیچارگی است

شعر :

بندگی در سرای مبدع کل ضعف وعجز است و استکانت و ذل

العبودیة ترك التدبیر و شهود التقدیر .

اهل سنت وجماعت گویند این کار دولت است تا کرا روزی گردد ، **قوله تعالی: ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم**[1]، **صدق الله**

فرقه ۷۱ دهریه ۲

قالو ان الله هو الدهر[2] گویند دوران و گردش لیل و نهار زمستان وتابستان، آسمان وزمین، هرچه هست همین است **قوله تبارك وتعالی: قالوا وماهی الاحیوتنا الدنیا نموت ونحیی ومایهلکهنا الاالدهر**[4] خانه‌عین خانه خداست چنین بوده وچنین خواهد بود ، جمعی می آیند وجمعی می‌روند فلك پدر ومادر خاك ، چنانکه مولانای رومی گوید .

شعر

من این ایوان نه تو را نمی‌دانم نمیدانم
من این نقاش جادو را نمی دانم نمیدانم

---

۱ ـ سوره ٦٢ (الجمعه) آیه ٤

۲ ـ و قالت الدهریه : بقدم العالم ، وقدم الدهر وتدبیره للعالم ، وتأثیره فیه وانه مابلی الدهر من شیء احدث شیأ آخر (الحوالمین ص ١٤٣)

۳ ـ لاتسبوا الدهر فان الله هو الدهر (جامع الصغیر ج ۲ ص ٦٣٤)

٤ ـ سوره ٤٥ (الجاثیه)آیه ۲۳

زمین‌چون‌زن‌فلك‌چون‌شوخوردفرزندخود گوید

من این زنرا و آن شو را نمیدانم نمیدانم[1]

اهل سنت و جماعت گویند ، فرقهٔ دهریه از ایمان‌معزولند(F50) وبمصنوعات از صانع مغفول لیل ونهار ابلقی است که بتازیانهٔ حکم حکیم مطیع است جل‌جلاله. در خبرست که جمعی در زمان حضرت رسالت از پریشانی وقت شکایت میکردند و از شدت زمانه و مشقت ایام گله می‌نمودند و در اثنای شکوه و گله زمانه را بد می گفتند و دشنام میدادند که بدا! روزگارا که ما در وی گرفتارشده ایم ، حضرت رسالت ایشان را منع فرمود ونهی کرد **قوله صلی الله علیه وسلم: لاتسبوا الدهر**[2] **فان‌الله هو الدهر** منع کردن رسول علیه الصلوات والسلام آن جمع را از دشنام و بد گفتن روزگار جهت آن بود تا بدانند که بدست زمانه‌حل‌وعقدی نیست گردانندهٔ روزگار واحد قهارست تعالی جل جلاله :

چون‌قدمت بانك برابلق زند جز تو که یارد که‌اناالحق زند[3]

قوله تبارك وتعالی: یقلب‌الله اللیل والنهار[4]

فرقهٔ۷۲شمراخیه[5] **قالوا النساء هن‌الریاحین الدنیا لاباس لمن یطاء هن بغیر نکاح ولا حضور شاهد**[6] گویند دنیا بمثل‌مرغزاری خضرة[7] بسا تینت دار دنیا و زمان خوب صورت ریحان آن بوستان‌اند و ریحان

---

۱ زمین چون زن فلك چون شو خورد فرزند چون گربه

من این زن راوان شورا نمیدانم نمیدانم

(کلیات شمس تبریز طبع هند ص ٤٦٣)

۲-لاتسبواالدهرلان الدهرهوالله لانهم کانوایضیقون‌النوازل الیه فقیل‌لهم لاتسبوا علی ذلك فانه هو(الله) مجمع البحرین ، دهر)

۳ ـ از نظامی گنجوی است در مناجات باری عزاسمه در مخزن الاسرار ومطلع آن‌چنین است .

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاك ضعیف از تو تواناشده

٤ ـ سوره ٢٤ (النور آیه٤٤)

۵ از فرق خوارج : گویند خون (مخالفان) ایشان درپنهان‌حرامست و در آشکار حلال و خون آنك مخالف ایشان بود درمیان ایشان حلال است ودر دار تقیه حرام (تبصرة العوام ص ٤٣)

٦ ـ عبارت در متن مغشوش بود ما آنرا قیاساً تصحیح کردیم .

۷ ـ متن مغشوش است !

برای بوییدن است پس هیچ باکی نباشد کسی راکه فحش وزنا کند و باهمه زنان جماعت حلال و مباح دانند، چه محرم وچه غیر محرم موقوف میل طبیعت هرزن که خودرا تسلیم توکرد مالک عین تست، عقد و نکاح وحضور شهود و اذن ولی حاجت نیست.

اهل سنت و جماعت گویند: این مذهب اباحت است، حرام را حلال دانستن کفرست، ذریات بنی آدم مختلط گردد رسم نسل خطا شود، میراث بغیر مستحق افتد حرام زاده بوی بهشت نشنود امان از عالم بر خیزد **الدیوث فی النار الغیرة من الدین**[1] راهی قبیح و گناهی فضیح زناست **قوله تعالی**: (F51) **ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وساء سبیلا**[2]

فرقه ۷۳ سنیه

وختامه مسک[3] فرقه سنّیه ختم کتابست و این اهل سنت و جماعت را مراد پیش است و نیز اسلام را زینت و زیب است اعلاء کلمة الله و اقامه شعایر الله، یعنی چنانست که از حد افراط وتفریط احتراز نموده اند اصحاب درجات اند و ارباب تحیات چندین در گرانمایه سفته ودرمقابله هر فرقه دون مایه دلیل گفتند و باقر آن وحدیث همرازی کردند و باهر ملت تیراندازی کردند تصور چنانست که هفتادودوملت راهزیمت دادند و چنان می نماید که حق بطرف ایشان است وعنان سخن در دست ایشان و اسب بیان درمیدان حجت وبرهان، گرم وتیز راندند سخن ایشان قوت وعبارت ایشان طراوت و رونق دارد، اما دریغ و هزار دریغ که تیر شجاعت انداخته نشدو سپرسرعت برداخته نیامد طوطی ناطقه زمزمه اختصار آغاز نهاد. **الحمدلله رب العالمین والسلم علی محمد و آله اجمعین.**

کتبه العبد الفقیر الی رحمة الله الغنی حسین بن شمس الحسینی الاسترابادی فی شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمأیه الهجریة النبویة بدارالسلطنة تبریز.

---

۱ ـ لایدخل الجنة دیوث، لایجدریح الجنة دیوث؛ قیل یارسول الله و ما الدیوث قال الذی تزنی امراته و هو یعلم بها (سفینه بحار مجلسی ج ۱ ص ٤٧٤)

۲ ـ سوره بنی اسرائیل آیه ۳٤

۳ ـ ختامه مسک وفی ذلک فتنافس المتنافسون (سوره ۷۳) المطففین آیه ۲٦

فهرست الفبائی فرق

۱ ـ اباضیه گویند : که ایمان قول و عمل و نیت است . (معرفة المذاهب ص ۹)

۲ ـ ظاهراً اخنسیه صحیح است گویند : هر که بمیرد عمل او بدو رسد یعنی جز عمل که کرده است نیابد (معرفة المذاهب ص ۱۰)

۳ ـ اثریه ـ گویند : قیاس باطل است یعنی دلیل را نشاید (معرفةالمذاهب ص۱۵)

٤ ـ امامیه ـ : زمین را خالی ندانند از امامی که اوغیب‌داند وفرزند اورادرنماز امام و پادشاه بدانند (معرفة المذاهب ص۸)

۵ ـ تناسخیه ـ گویند : چون جان‌ازکالبد بیرون‌آید رواست که‌درکالبد دیگر رود (معرفةالمذاهب ص ۸).

٦ ـ ثنویه ـ گویند : نیکی‌ازیزدان‌است وبدی از اهریمن.(معرفةالمذاهب ص۱۲)

۷ ثعلبیه ـ گویند : که‌کارها بخواست خدا نیست یعنی بتقاضا و تقدیر او (معرفة المذاهب ص۹)

۸ ـ حبیبیه گویند : دوست عذاب نکند مردوست‌را و خدای تعالی دوست ماست (معرفة المذاهب ص ۲۱)

حکمیه	۵۸	سابقیه[۱۵]	۶
حشویه[۹]	٦٤	سوفسطائیه	۳
خوفیه[۱۰]	۱۳	سارقیه	۱٤
خازمیه[۱۱]	۳۸	سنیه	۷۳
خارجیه	۵۰	شیطانیه[۱٦]	۲۳
دهریه[۱۲]	۷۱	شیعیه	۵۱
راوندیه	۲۸	شمراخیه[۱۷]	۷۲
رافضیه	۵۲	صوفیه	۷۰
رجعیه[۱۳]	٦۰	علی العرشیه	۷
زنادقیه[۱٤]	۳۱	فارقیه	۲۱

۹ ـ حشویه ـ گویند : واجب وسنت و نقل هرسه یکی است زیرا که هرسه بریك لفظ وارد است (معرفة المذاهب ص ۱۵)

۱۰ ـ خوفیه ـ گویند : دوست نترساند مر دوست را (معرفة المذاهب ص ۱۱)

۱۱ ـ حازمیه ـ گویند : ایمان فرضی مجهول است یعنی فرضیت او روشن نشده (معرفة المذاهب ص۹)

۱۲ ـ دهریه : طبعها را قدیم گویند و بندگانرا فاعل مختاردانند و خوابی بینند تعبیر آن را حق دانند ودرحق خدای ورسول و صحابه ودرقبله ودر طهارات ودرتقدیر شك آرند (معرفةالمذاهب ص ۱٦)

۱۳ ـ راجعیه ـ گویند : علی باز در دنیا خواهد آمد پیش از قیامت وامروز درابر است و بانك رعد آواز اوست و برق درخشنده از آتش سمهای اسب اوست(معرفةالمذاهب ص۸)

۱٤ ـ زنادقه ـ گویند : معراج بجان بودنه به تن ، یعنی که جان پیغامبر در معراج رفته بود بی تن ، وخدای تعالی در دنیا دیده نشود و قیامت رامنکرند . و گویند عالم قدیم است و معدوم شیء است (معرفةالمذهب ص ۱۳)

۱۵ ـ سابقیه ـ گویند : سعادت و شقاوت پیش از این نبشته شده است . طاعت سود ندارد و گناه زیان ندارد(معرفةالمذاهب ص۱۱)

۱٦ ـ شیطانیه ـ گویند : خدای تعالی شیطان رانیافریده است یعنی شیطان را وجود نیست (معرفةالمذاهب ص ۱۲)

۱۷ ـ شمراخیه ـ گویند : زنان همچون ریاحین اند یعنی بوی ریحان بی ملك مباح است پس هر زنی که هست بی نکاح مباح است وروی زنان بیگانه دیدن بی نکاح مباح است (معرفةالمذاهب ص ۱۰)

فلاسفیه	۳۶	منکریه	۲۲
فشاریه	۹	مترفیه	۳۲
فانیه[18]	۶۵	مرجئیه	۱۱
قبریه[19]	۶۲	ملاحده	۳۳
قدریه	۲	متصلیه	۱۸
قاسطیه[20]	۴۳	منفصلیه	۱۹
کرامیه[21]	۳۷	معتزلیه[25]	۲۴
کیسانیه[22]	۲۵	مشبهیه[26]	۲۹
کنزیه[23]	۶۹	منجمیه	۳۴
لوزیه	۴۰	معطلیه[27]	۵
لاعنیه[24]	۵۹	مهملیه	۱۰

۱۸ ـ فانیه ـ گویند : بهشت و دوزخ فانی شود (معرفة المذاهب ص ۱۳)

۱۹ ـ قبریه گویند : عذاب قبر نیست بعد از مردن ، یعنی ایشان عذاب و ثواب و پرسش درگور منکرند (معرفة المذاهب ص۱۴)

۲۰ ـ قاسطیه ـ گویند : کسب فریضه است و نکوهیده دارند زهد را (معرفة المذاهب ص۱۲) .

۲۱ ـ کرامیه ـ گمان برند : که ایمان اقرار بر زبان و قرآن محدث است و پیغمبر بنفس خویش حجت نبوت نیست بر خلق و بمعجزه باشد و محمد ص خدای را بچشم سر دید در شب معراج و گمان برند که عرش جای نشستن او و کرسی جای دوپای اوست و از انبیا کفر و گناه آید . و کسب واجب ندارند . و نیز دیگر تصور آن و تفکر در ذات و صفات خدای تعالی را جایز ندارند .(معرفةالمذاهب ص ۱۶)

۲۲ ـ کیسانیه گویند : نمیدانیم که افعال مامخلوق‌اند یا نه (معرفة المذاهب ص۱۲)

۲۳ ـ کنزیه ـ مالهارا درکنج نهند و زکوة آن ندهند یعنی فرض نداننند(معرفة المذهب ص ۹) .

۲۴ ـ لاعنیه برمعاویه و طلحه و زبیر وعایشه لعنت کنند (معرفة المذاهب ص۸)

۲۵ـ رك : رساله معرفة المذاهب ص ۹

۲۶ ـ مشبهه گویند : حق تعالی بیافرید آدم را بصورت خویش (معرفة المذاهب ص ۱۵)

۲۷ ـ معطلیه گویند : نامهای خدای وصفات او مخلوق‌است(معرفةالمذاهب ص۱۳)

محروقیه[28]	۴۶	نجاریه[30]	۴۹
متربصه[29]	۶۱	ناوسیه[31]	۵۴
مولهیه	۶۷	وهمیه[32]	۲۶
مفروعیه	۴۸	وجودیه	۴
مبدلیه	۶۸	وضعیه	۳۵
متوسمیه	۴۵	واقفیه	۶۳

---

۲۸ ـ حرقیه ـ گویند : اهل آتش چنان سوزند که ازایشان یکی هم نماند دردوزخ (معرفة المذاهب ص ۱۳)

۲۹ ـ در رساله معرفة المذاهب دو فرقه یکی بنام : متربصه ، و دیگری بنام « متر ابصیه » آمده است بدینقرار ، «متربصه : خروج کردن یعنی یاغی شدن و بجنگ پیش آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا دارند و حرام ندانند » « متر ابصیه گویند علم و قدرت و مشیت مخلوق است » (معرفة المذاهب ص ۸ و۱۳)

۳۰ ـ نجاریه گویند : خدای تعالی خلق را بیافرید بر علم : و عذاب کند خدای تعالی خلق را بر فعلهای خویش نه بر فعلهای ایشان (معرفةالمذاهب ص۱۱)

۳۱ ـ ناوسیه گویند : هر که خود را بر دیگری فاضل داند او کافر باشد (معرفة المذاهب ص ۸)

۳۲ـ و همیه گویند : فعلها ما را نیست .

۳۲ـ واقفیه :گویند در قرآن ما را ایستادن است یعنی تامل است ونگوئیم که مخلوق نیست (معرفة المذاهب ص ۱۴)

غلط نامه

غلط	صحیح	صفحه	سطر
جلیلیه	حبیبیه	٤	٦
افحبستم	افحسبتم	٧	١
فراگذشته اند	فراگذاشته اند	٧	١٣
حجود	جحود	١١	١٢
مرجیه	مرجئه	١٦	١٢
تولیی	تولی	١٩	٣
والابخیل	والانجیل	٢٥	١٦
فرقه منرفیه	فرقه مترفیه	٢٩	٦
هولذی	هوالذی	٣٠	١١
مفتاح کنورالسنة	مفتاح کنوزالسنة	٣١	٢٣
دردرحرکت	درحرکت	٣٣	٣
حکیماء	حکماء	٣٣	١١
بتکونیه	بتکونه	٤٢	٧
منتی العرب	منتهی الارب	٤٣	٢٠
سیدخذ	سیوجد	٤٤	٧
جمعیا	جمیعا	٤٤	١٣
الازراقه	الازارقه	٤٦	١٧
فتال اولاد	قتال اولاد	٤٦	١٨
رفتن ساخته بود	رفتن راساخته بود	٤٨	١
القلی	الجلی	٤٨	٢٤
جهته آنك	جهة آنك	٥٠	١٠
رسول گفت گفت	رسول گفت	٥١	٣
الامانة	الامامه	٥١	٢١
زکرشده	ذکرشده	٥١	٢٣
هم الدین	هم الذین	٥٢	٢٢
ازیعزل	یعزل	٥٢	٢٤
علی اللکفار	علی الکفار	٥٣	١٥
زندن شدن	زنده شدن	٥٦	٨
گناه کارکردی	گناه کارکردی	٥٦	١٥
واقعه عظیمی	واقعه عظمی	٥٨	١
فاخروج	فاخرج	٥٨	١٧
مابین اللنار	مابین النار	٥٨	٢٤
تقربربین	تقربروبین ماواطب	٥٩	١٦
کالادان	کالاذان	٥٩	١٧
خواهند	خوابند	٦٠	١٨
طرین الاستقامه	طریق الاستقامة	٦٢	٢٤
الحوالعین	الحورالعین	٦٣	٢٣

از سری :

شرق از دیدهٔ خاورشناسان

زن در حقوق ساسانی

از :

خاورشناس نامی

پروفسور کریستیان بارتلمه

ترجمه و ملحقات بامقدمه‌ای در تیپ شناسی حقوقی

وروانشناسی جنسی ایران ساسانی

از :

آقای دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

منتشر شد

Histoire des Sectes Religieuses

Traité en langue persane

Sur

Les soixante-treize sectes de l'islamisme

Par

Un auteur inconnu

D'après

Un manuscrit inédit, Copié en

l'an 887 de l'Hégire

et

Conservé á la Bibliothèque Nationale

de Paris

PAR

M. J. Mashkur

Docteur Es Lettres de la Sorbonne

et

Professeur à L'Université de

TABRIZE (IRAN)

Published By Atâï

Téhéran 1958

۱۰۰ ریال

۵۵